

یادداشت‌های تروتسکی

در ماه‌های پیش‌انقلابی ۱۹۱۷



برگردان: آرام نوبخت

و نضال تمدن

## فهرست عناوین

- ۲.....درس‌های «سال کبیر»: ۹ ژانویه ۱۹۰۵ و ۹ ژانویه ۱۹۱۷.....
- ۶.....در آستانه یک انقلاب.....
- ۹.....«فرمان شماره ۱» شورای پتروگراد.....
- ۱۱.....ناآرامی در اروپا.....
- ۱۴.....انقلاب در روسیه.....
- ۱۷.....زیر پرچم کمون.....
- ۲۱.....نبرد رو به رشد.....
- ۲۳.....دو چهره (نیروهای درونی انقلاب روسیه).....
- ۲۸.....جنگ یا صلح؟ (نیروهای درونی انقلاب).....
- ۳۲.....انقلاب را از چه کسی و چه‌طور باید محافظت کرد؟.....
- ۳۷.....خائنین کیستند؟.....
- ۳۹.....جنگ و انقلاب.....
- ۴۱.....به پیش!.....
- ۴۳.....سخنرانی درباره گزارش رفیق اوریتسکی درباره رویکرد نسبت به حکومت موقت.....
- ۴۶.....سخنرانی تروتسکی درباره مسأله جنگ – ژوئن ۱۹۱۷.....

## درس‌های «سال کبیر»: ۹ ژانویه ۱۹۰۵ و ۹ ژانویه ۱۹۱۷

ترجمه از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

سالگردهای انقلابی، چندان روزهای بازگویی خاطره نیستند، بلکه روزهای یادگیری‌اند. خاصه برای ما روس‌ها. تاریخ ما فقیر است. آن‌چه ویژگی منحصربه‌فردمان خوانده شده است، درجه قابل‌توجهی از عقب‌ماندگی و فقرزدگی و جهل و چرک بودن را دربرمی‌گرفت. تنها انقلاب ۱۹۰۵ بود که ما را به شاهراه تحول سیاسی سوق داد. روز نهم ژانویه، کارگران پترزبورگ با قدرت بر دروازه‌های کاخ زمستانی کوفتند. اما می‌توان گفت کل مردم روس برای نخستین بار مشغول کوفتن بر دروازه‌های تاریخ بودند. دربان تاج‌دار به این درکوفتن‌ها وقعی نگذاشت. اما نه ماه بعد - روز ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ - او وادار شد که دروازه‌های سنگین اشرافیت را بگشاید. علی‌رغم تمام تلاش‌های متعاقب ارتجاع، ترک کوچکی همواره باقی ماند. انقلاب، پیروزمند نبود. همان نیروها و تقریباً همان چهره‌هایی در قدرت باقی‌اند که دوازده سال پیش نیز بودند. اما انقلاب، روسیه را از این رو به آن رو کرده است. پادشاهی رخوت و بندگی و ارتدوکسی و ودکا و فرمانبرداری به پادشاهی غلیان و نقد و مبارزه مبدل شده است. در جایی که زمانی تنها خمیر بی‌شکلی وجود داشت - مردم بی‌هویت و بی‌شکل «روسیه مقدس» - طبقات جدید آگاهانه مقابل یک‌دیگر ایستاده‌اند و احزاب سیاسی با برنامه‌ها و روش‌های مبارزاتی خود قد علم کرده‌اند. نهم ژانویه، یک تاریخ جدید را برای روسیه می‌گشاید. هیچ بازگشتی از این مسیر خون در کار نیست. هیچ بازگشتی به عقب‌ماندگی آسیایی نفرین‌شده قرون پیشین در کار نیست و هرگز نخواهد بود.

نه بورژوازی لیبرال و دمکراسی خُرده بورژوازی و روشنفکران رادیکال و جمعیت میلیونی دهقانان، بلکه پرولتاریای روسیه بود که دور جدید تاریخ روسیه را با مبارزه خویش آغاز کرد. این یک واقعیت بنیادی است و ما سوسیال دمکرات‌ها بر مبنای همین واقعیت مشغول نتیجه‌گیری و شکل‌دهی به تاکتیک‌های خود هستیم. روز نهم ژانویه، کشیشی به نام گئورگی گاپون، دست آخر سر از رهبری کارگران پترزبورگ درآورد. او شخصیتی خارق‌العاده بود، ترکیبی از آوانتوریسم فردی و هیستری و شارلاتانیسم. ردای کشیشی او، بند نافی بود که هم‌چنان کارگران را به گذشته، به «روسیه مقدس» پیوند می‌داد. اما نه ماه بعد در جریان اعتصاب اکتبر، بزرگ‌ترین اعتصاب سیاسی که تاریخ به خود دیده بود، کارگران پترزبورگ تحت رهبری سازمان منتخب و خودگران خود قرار گرفتند: شورای نمایندگان کارگران. اعضای شورا شامل کارگران بسیاری می‌شد که پیش‌تر

در صف گاپون قرار داشتند، اما طی چند ماه انقلاب به طرز قابل توجهی رشد کرده بودند، درست همان طور که کل طبقه آنان رشد کرده بود. گاپون که در این مقطع مخفیانه به روسیه بازگشته بود، تلاش کرد که سازمان خود را احیا و آن را به سلاح «ویت» تبدیل کند. هواداران «مؤمن» گاپونف چندین و چندبار در «سولیائونوی گوردوک» در مرکز پترزبورگ، درست در کنار شورای نمایندگان کارگران تجمع کردند و در طول نشست‌های ما اصوات «جاوید باد خاطره‌اش» گاه و بی‌گاه به گوش‌مان می‌رسید: هواداران گاپون هرگز فراتر از مرثیه‌سرایی برای قربانیان نهم ژانویه نرفتند.

در دور نخست انقلاب، فعالیت‌های پرولتاریا با همدلی و حتی حمایت جامعه لیبرال روبه‌رو شد. میلیوکوف‌ها فهمیدند که کارگران ضربه شستی به تزار نشان خواهند داد و او را وادار به مصالحه با اپوزیسیون بورژوایی خواهند کرد. اما بروکراسی تزار که طی قرن‌ها به سلطه بر مردم خو گرفته بود، به هیچ رو شتابی برای سهمیم کردن لیبرال‌ها در قدرت نداشت. حتی در اکتبر ۱۹۰۵ بورژوازی متقاعد شد که تنها با شکستن ستون فقرات تزار خواهد توانست به قدرت برسد. این آرمان باشکوه به روشنی تنها با یک انقلاب پیرومند می‌توانست محقق شود.

اما انقلاب ماهیتاً طبقه کارگر را به خط مقدم حرکت داد؛ طبقه کارگر را با خصومت آشتی‌ناپذیر با نه فقط تزار که همین‌طور سرمایه‌داری، متحد و سخت کرد. ماه‌های اکتبر و نوامبر و دسامبر ۱۹۰۵-در برهه شورای نمایندگان کارگران- می‌بینیم که چه‌طور هر گام جدید و انقلابی‌ای که پرولتاریا برمی‌دارد، لیبرال‌ها را به سوی سلطنت سوق می‌دهد. امید به همکاری انقلابی میان بورژوازی و پرولتاریا اثبات می‌کند که صرفاً یک تخیل نومیدانه است. هرآن‌کس که نتوانست آن زمان این را ببیند و بعدها درک کند، هرآن‌کس که هنوز رؤیای خیرش «ملی» را علیه تزار می‌بیند، انقلاب و مبارزه طبقاتی برایش حکم مکاشفه هفت مهر انجیل را دارد.

اواخر سال ۱۹۰۵، این مسأله فوریت یافت. سلطنت نقداً در عمل متقاعد شده بود که در لحظه نبرد انقلابی تعیین‌کننده، بورژوازی از کارگران حمایت نخواهد کرد. سپس سلطنت تصمیم گرفت که با تمام قوای خود علیه کارگران حرکت کند. روزهای شوم دسامبر آغاز شدند. هنگ گاردهای اسماعیلوف که به حکومت وفادار مانده بود، اعضای شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ را بازداشت کرد. واکنشی عالی فرارسید: اعتصاب پترزبورگ و قیام مسکو و تحولات انقلابی طوفانی در همه شهرها و مراکز صنعتی و خیزش در قفقاز و نواحی لتونی. جنبش انقلابی درهم شکسته شد. شبه «سوسیالیست»‌های بسیاری بودند که سراسیمه از شکست دسامبر

ما نتیجه گرفتند که انقلاب در روسیه بدون حمایت بورژوازی لیبرال ناممکن است. اگر به‌راستی چنین بود پس انقلاب در روسیه در کل ناممکن می‌بود.

بورژوازی صنعتی بزرگ ما- و تنها اوست که قدرت حقیقی را دارد- با درّه‌ای عمیق از خصومت طبقاتی از پرولتاریا جدا شده و نیازمند سلطنت به‌عنوان ستون نظام است. گوچکوف‌ها و کرسٹوفینیکوف‌ها و ریابوشینسکی‌ها نمی‌توانند پرولتاریای انقلابی را به‌عنوان دشمن مرگبار خود نبینند. بورژوازی صنعتی و بازرگانی متوسط و خرد ما اهمیت ناچیزی در حیات اقتصاد کشورمان دارد و سرتاپا در تورهای وابستگی به سرمایه بزرگ به دام افتاده است. میلیوکوف‌ها، رهبران اقشار پایینی طبقه متوسط، تنها تا حد کارکنان دفتری بورژوازی بزرگ ایفای نقش سیاسی می‌کنند. دقیقاً به همین دلیل است که رهبر کادتها پرچم انقلاب را «کهنه‌پاره سرخ» نامید و مکرراً آن را نکوهش کرد و تا همین اواخر در بحبوحه جنگ اعلام داشت که اگر انقلاب برای پیروزی بر آلمانی‌ها ضروری است، پس او قید پیروزی را خواهد زد.

دهقانان جایگاه عظیمی در حیات روسیه دارند. سال ۱۹۰۵ دهقانان تا اعماق خود به لرزه درآمدند. دهقانان مشغول بیرون راندن زمین‌داران، به آتش کشیدن املاک و تصرف زمین‌های نجباً بودند. اما نفرین دهقانان این است که پراکنده و گسیخته و عقب‌مانده هستند. افزون بر این، منافع لایه‌های متعدد دهقانان به شدت مغایرند. آن‌ها در برابر زمین‌داران محلی خود شجاعانه به‌پا‌خاستند، اما نهایتاً با هراس توأم با احترام پیش پای ارباب کل روسیه ایستادند. به علاوه سربازان دهقان درک نکردند که پرولترها نه فقط برای خودشان، بلکه برای آنان خون‌شان را نثار می‌کردند. در نتیجه به‌عنوان سلاح کور قدرت تزاری قیام کارگران را در دسامبر ۱۹۰۵ درهم شکستند.

هرکسی که درباره تجربه ۱۹۰۵ مذاقه کند و رشته‌های آن را به امروز وصل کند، خواهد فهمید که امید سوسیال‌پاتریوت‌های ما به همکاری انقلابی پرولتاریا با بورژوازی لیبرال تاچه حد بی‌روح و رقت‌بار است. در طول دوازده سال گذشته سرمایه بزرگ در روسیه فتوحات عظیمی داشته است. بورژوازی متوسط و خرد به وابستگی به‌مراتب بیش‌تری به بانک‌ها و تراست‌ها کشیده شده است. پرولتاریا که به لحاظ کمی رشد داشته، با شکافی به‌مراتب بزرگ‌تر از سال ۱۹۰۵ از طبقات بورژوا جدا شده است. اگر یک انقلاب «ملی» دوازده سال پیش پیروز نشد، پس اکنون امیدهای کم‌تری به آن است. هرچند درست است که در این دوره سطح فرهنگی و سیاسی دهقانان بسیار بالا رفته است، اما باز هم در قیاس با سال ۱۹۰۵ امیدهای بسیار کم‌تری به نقش

انقلابی دهقانان به مثابه یک طبقه می‌توان داشت. پرولتاریای صنعتی تنها در میان لایه‌های پرولتری و نیمه‌پرولتری روستاها است که می‌تواند یک متحد حقیقتاً قابل اتکا بیابد. بدینان شاید پرسند: «اما آیا در این مورد هیچ شانس برای پیروزی انقلاب در روسیه خواهد بود؟». این یک سؤال خاص است و تلاش خواهیم کرد که در صفحات روزنامه «نوی میر» نشان دهیم که چنین شانس‌هایی وجود دارند و کاملاً قوی‌اند. اما پیش از نزدیک شدن به این مسأله باید راه را از هرگونه خرافات درباره امکان‌پذیری همکاری انقلابی میان کار و سرمایه در نبرد علیه تزاریسیم پاک سازیم.

تجربه ۱۹۰۵ به ما می‌گوید که چنین همکاری‌ای یک تخیل رقت‌انگیز است. آشنایی با این تجربه و مطالعه آن وظیفه هر کارگر متفکری است که می‌خواهد از تکرار اشتباهات تراژیک دوری کند. دقیقاً به همین معناست که بالاتر گفتیم سالگردهای انقلاب برای ما نه فقط روزهای بازگویی خاطره، که هم‌چنین روزهای یادگیری بسیار هستند.

نوی میر (دنیای نو)، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۷

## در آستانهٔ یک انقلاب

این مقاله در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۱۷ نگاشته شد، یعنی زمانی که نخستین اخبار ناآرامی در پتروگراد به نیویورک رسیده بود.

خیابان های پتروگراد، به زبان سال ۱۹۰۵ سخن می گویند. درست مانند دورهٔ جنگ روسیه و ژاپن، توده ها خواهان نان، صلح، و آزادی هستند. درست مانند سال ۱۹۰۵، اتومبیل ها در خیابان از حرکت ایستاده اند و روزنامه ای به چشم نمی خورد. کارگران می گذارند بخار از دیگ های بخار برخیزد، نیمکت های خود را ترک می کنند و به خیابان ها می ریزند. حکومت، قزاق ها را بسیج می کند. درست مانند سال ۱۹۰۵، همان دو قدرت در خیابان با یک دیگر رو در رو می شوند: کارگران انقلابی و ارتش تزار.

نبود نان، جرقه های جنبش را روشن کرد. این البته یک علت تصادفی نیست. در تمامی کشورهای متخاصم، نبود نان، فوری ترین و حادثترین دلیل نارضایتی و خشم در میان توده هاست. کل جنون جنگ از این زاویه برای آن ها فاش می شود: تولید مایحتاج از این رو ناممکن است که باید ابزار مرگ را تولید کرد.

با این حال، تلاش های نهادهای خبری نیمه رسمی انگلیسی-روسی برای توضیح جنبش با کمبود موقت مواد غذایی، یا نابودی حمل و نقل به دلیل طوفان های برف، مضحک ترین شکل استفاده از سیاست کسانی است که هم چون کبک سر خود را زیر برف می کنند. کارگران به خاطر طوفان هایی که موقتاً ارسال مواد غذایی را مختل کرده نیست که کارخانه و اتومبیل های خیابان و چاپخانه ها را تعطیل و متوقف می کنند و برای رویارویی مستقیم با تزار به خیابان ها می ریزند.

مردم حافظهٔ کوتاه مدتی دارند. بسیاری در میان صفوف خود ما فراموش کرده اند که جنگ، روسیه را در وضعیت جوش و خوش نیرومند انقلابی یافت. پس از بهت سنگین سال های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱، پرولتاریا به تدریج زخم ها خود را در سال های بعدی رفاه صنعتی التیام بخشید؛ کشتار اعتصاب کنندگان در رودخانهٔ لنا در آوریل ۱۹۱۲، انرژی انقلابی توده های پرولتر را بیدار کرد. یک سلسله اعتصابات از پی آن آمد. در سال

منتهی به جنگ جهانی، موج اعتصاب های اقتصادی و سیاسی، مشابه اعتصابات ۱۹۰۵ بود. وقتی «پوانکاره»، رئیس جمهور جمهوری فرانسه، در تابستان ۱۹۱۴ به پتروگراد آمد (تا آشکارا با تزار بر سر چگونگی آزادی ملل کوچک تر و ضعیف بحث کند)، پرولتاریای روسیه در مرحله تنش انقلابی فوق العاده ای بود، و رئیس جمهور جمهوری فرانسه می توانست با چشمان خود در پایتخت دوستش، تزار، ببیند که چگونه نخستین سنگرهای دومین انقلاب روسیه در حال ساخته شدن هستند.

جنگ، مانع موج روبه سود انقلابی شد. ما تکرار آن چه که ده سال پیش رخ داد را در جنگ روسیه و ژاپن شاهد بوده ایم. پس از اعتصابات طوفانی سال ۱۹۰۳، سالی از سکوت سیاسی تقریباً ناشکسته به دنبال آمده بود، یعنی سال ۱۹۰۴، نخستین سال جنگ. برای کارگران پترزبورگ دوازده ماه وقت گرفت که جهت خود را در جنگ بازیابند و با مطالبات و اعتراضاتشان به خیابان ها بریزند. ۹ ژانویه ۱۹۰۵، در واقع به نوعی آغاز رسمی نخستین انقلاب ما بود.

جنگ کنونی، وسیع تر از جنگ روسیه و ژاپن است. میلیون ها سرباز از سوی حکومت برای «دفاع از سرزمین پدری» بسیج شده اند. صفوف پرولتاریا به همین دلیل غیرمتشکل شده است. از سوی دیگر، عناصر پیشروتر پرولتاریا مجبور بودند که در ذهن خود با پرسش هایی در ابعاد بی سابقه رو به رو شوند و آن ها را بسنجند: علت جنگ چیست؟ آیا پرولتاریا باید مفهوم «دفاع از سرزمین پدری» را بپذیرد؟ تاکتیک های طبقه کارگر در دوره جنگ چه باید باشد؟

در این بین، تزاریسم و متحدین آن، گروه های بالاتر نجیب زادگان و بورژوازی، در طول دوره جنگ کاملاً ماهیت حقیقی خود را افشا کرده بودند- ماهیت چپاول گران جانی که حرص بی حد و مرز، آن ها را کور و فقدان استعداد، فلج ساخته بود. ولع برای پیروزی باند حاکم، تا به حدی رشد کرد که مردم رفته رفته ناتوانایی کامل آن را برای حل ابتدایی ترین مسائل جنگ، صنعت و تدارکات دوره جنگ دریافتند. هم زمان، فلاکت مردم رشد کرد، عمیق تر شد و بیش از پیش رو به وخامت گذاشت- این یک نتیجه طبیعی جنگ بود که هرج و مرج جنایتکارانه تزاریسم روسیه چندین برابر کرده بود.

در زیر پوست توده های عظیم، در میان مردمی که شاید هرگز یک کلمه تبلیغات به گوششان نرسیده، یک ناخوشنودی ژرف زیر فشار رویدادها انباشته شد.



در همین بین، پیشروترین صفوف پرولتاریا، هضم کردن رویدادهای جدید را به پایان می رساندند. پرولتاریای سوسیالیست روسیه، پس از شوک سقوط ناسیونالیسم تأثیرگذارترین بخش «بین الملل»، از راه رسید، و به این نتیجه رسید که دوران جدید، نه توقف ما، که افزایش مبارزه انقلابی مان را طلب می کند.

رویدادهای کنونی در پتروگراد و مسکو، نتیجه این فعالیت مقدماتی داخلی است.

یک حکومت غیرمتشکل، از هم گسیخته و به خطر افتاده در بالا؛ یک ارتش کاملاً مأیوس؛ نارضایتی، عدم اطمینان و ترس در میان طبقات مالک؛ ناخشنودی عمیق در بین توده ها؛ پرولتاریایی که به لحاظ کمی نیرومندتر از هر زمان دیگری بود، در آتش رویدادها آبدیده شده بود. همه این ها، این گفته را تأیید می کند که ما شاهد آغاز دومین انقلاب روسیه هستیم. بیایید امید داشته باشیم که بسیاری از ما، شرکت کنندگان در این انقلاب خواهیم بود.

## «فرمان شماره ۱» شورای پتروگرا

شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگرا

\*شورای پتروگرا بنا به خواست سربازان در تاریخ ۱۴ مارس (۱ مارس بنا به تقویم قدیم) «فرمان شماره ۱» را صادر کرد که تروتسکی آن را «یگانه سند ارزشمند انقلاب فوریه» توصیف می‌کرد.

\*\*\*

به پادگان ناحیه پتروگرا و کلیه سربازان گاردها و نیروی زمینی و توپخانه و نیروی دریایی جهت اجرای فوری و دقیق و به کارگران پتروگرا جهت اطلاع.

شورای نمایندگان کارگران و سربازان بدین وسیله فرمان می‌دهد که:

(۱) کلیه گروهان‌ها، گردان‌ها، هنگ‌ها، دپوهای توپخانه، آتشبارها، اسکادران‌ها و بخش‌های خدمات مختلف نظامی و کشتی‌های نیروی دریایی، فوراً کمیته‌های نمایندگان منتخب و متشکل از رده‌های پایین واحدهای نظامی مذکور را انتخاب کنند.

(۲) کلیه واحدهای نظامی که هنوز نمایندگان خود را در شورای نمایندگان کارگران انتخاب نکرده‌اند می‌بایست یک نماینده از هر گروهان انتخاب کنند؛ نمایندگان می‌بایست با همراه داشتن اعتبارنامه‌های مقتضی تا ساعت ۱۰ صبح روز ۲ مارس در محل ساختمان دومای دولتی حاضر شوند.

(۳) هر واحد نظامی در تمامی فعالیت‌های سیاسی خود مطیع شورای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیته‌های آن خواهد بود.

(۴) دستورات کمیسیون نظامی دومای دولتی {حکومت موقت} تنها در مواردی قابل اجرا هستند که با دستورات و تصمیمات شورای نمایندگان کارگران و سربازان منافاتی نداشته باشند.

(۵) تمامی رده‌های سلاح نظیر تفنگ‌ها و مسلسل‌ها و خودروهای زرهی و نظایر این‌ها می‌بایست در دسترس و تحت کنترل کمیته‌های گروهان و گردان باشند و در هیچ موردی نباید در اختیار افسران - حتی بنا به خواست آنان - قرار گیرند.

۶) سربازان در حین خدمت و انجام وظایف حرفه‌ای خود می‌بایست انضباط اکید نظامی را رعایت کنند؛ اما خارج از خدمت و در زندگی سیاسی و مدنی و خصوصی خود سربازان به هیچ وجه نباید از حقوق کلیه شهروندان محروم شوند.

به خصوص خبردار ایستادن و سلام نظامی اجباری در خارج از خدمت ملغا می‌شوند.

۷) به همین ترتیب القاب افسران - نظیر عالی‌جناب، جناب و غیره - ملغا و عبارات آقای ژنرال، آقای کلنل و غیره جایگزین آن‌ها می‌شوند.

برخورد گستاخانه با تمامی رده‌های نظامی و به خصوص خطاب کردن آن‌ها با ضمیر «تو» ممنوع است و هرگونه تخطی از این امر به همراه سوءتفاهامات میان افسران و سربازان می‌بایست به کمیته‌های گروهان اطلاع داده شوند.

شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد

## ناآرامی در اروپا

ترجمه از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

اروپا ناآرام است. یک باد بهاری اضطراب‌آلود از خاور روسیه وزیدن گرفته است و همراه خود بانگ‌های انقلابی کارگران پتروگراد و مسکو را می‌آورد.

اگر دو سال پیش اخبار یک جنبش انقلابی در روسیه به گوش هوهن تسولرن و هابسبورگ می‌رسید چه بسا خشنود می‌شدند. اما اکنون چنین اخباری تنها قلب آنان را مملو از آشوب می‌کند. چرا که آلمان در ناآرامی و اتریش در وحشت فرورفته است. زیردریایی‌های آلمان در غرق کردن مهمات «متفقین» موفق‌اند، اما از تهیه یک قرص نان یا یک شیشه شیر اضافه برای مادران آلمان ناتوان بوده‌اند. تظاهرات زنان گرسنه پتروگراد و مسکو شاید فردا پاسخ مادران برلین و لایپزیگ را به دنبال داشته باشد.

«کنت وستارپ»، رهبر محافظه‌کار آلمان، اخیراً در درسین گفت که «باید برنده شویم. باید غرامت بگیریم؛ وگرنه بعد از جنگ هر سرباز آلمانی مجبور خواهد بود پنج برابر بیش از قبل جنگ به دولت مالیات بدهد».

«ریبو»، وزیر مالیه فرانسه، همان نظر وستارپ را دارد: ما باید (آلمان) را فتح کنیم؛ باید از (آلمان) غرامت بگیریم؛ وگرنه وقتی نوبت حسابرسی نتایج شود، حکام در مقابل مردم در تنگناهای دشواری قرار خواهند گرفت. اما اکنون پیروزی همان قدر دور است که اولین روز جنگ بود. در این میان فرانسه، با جمعیتی که رشد نکرده، نقداً یک و نیم میلیون کشته از دست داده است. چند معلول بی دست و پا و چشم؟ ... وحشت تمام وجود شارلاتان‌های سیاسی و حرف‌های «میهن پرست» را که با احساس مسئولیت بیگانه‌اند اما حس ترس را به خوبی می‌شناسند، فراگرفته. پارلمان فرانسه در جستجوی راه برون‌رفت است. چه کار می‌کند؟ فرانسه می‌خواهد نخست وزیر «بریان» - این پدر حامی همه اوباش سیاسی و مالی این جمهوری طوفان‌زده - را توی دریا بیندازد و چهره‌ای دیگر را با همان کیفیت اما قد و قامتی کوتاه‌تر جایگزین‌اش کند.

انگلستان نیز نگران است. «لوید جورج» دغلكاری بسیاری به نمایش گذاشت وقتی از پشت به ارباب خود «آسکویت» خنجر زد. ساده‌لوح‌های بی‌عار پیش‌بینی می‌کردند که لوید جورج در کم‌ترین زمان ممکن آلمانی‌ها را خرد کند. اما این کشیش خلع‌لباس‌شده که سردسته راهزنان امپریالیسم بریتانیا شده بود، عاجز از انجام

معجزه از آب درآمد. مردم انگلستان مانند مردم آلمان بیش از قبل متقاعد شده‌اند که جنگ به بُن‌بست رسیده است. آژیتاسیون مخالفین جنگ دارد پاسخی هرچه عظیم‌تر می‌یابد. زندان‌ها مملو از سوسیالیست‌ها هستند. ایرلندی‌ها مصرانه‌تر از قبل خودمختاری داخلی را از حکومت طلب می‌کنند؛ حکومتی که با بازداشت انقلابیون ایرلندی پاسخ می‌دهد.

حکومت ایتالیا که برای جنگ به جای نیروی مسلح بیش‌تر اشتها آورد، احساس می‌کند که زمین زیر پایش سفت‌تر از دیگران نیست. از یک سو زیردریایی‌های اتریشی-آلمانی مانع محموله‌های زغال که به شدت بدان نیازمندند می‌شوند و از سوی دیگر سوسیالیست‌های متهور ایتالیایی با موفقیت روزافزون آژیتاسیون خود را علیه جنگ پیش می‌برند. بنابراین دورنمای بازنشستگی سریع دیکتاتور مجارستان، «تیسلا»، نمی‌تواند باعث سرخوشی نخست وزیر ایتالیا، «بوزلی» شود: چرا که تنها ساعت مرگ خود او را به یادش می‌آورد.

پارلمان‌ها و محافل حکومتی اروپای درگیر جنگ ناآرام هستند. بحران وزارت‌ها در هوا موج می‌زند. اگر سقوط رهبران ازهم‌گسیخته جنگ «ملی» بنا به دلیلی به تعویق بیفتد، تنها به این خاطر است که کارگزاران یا ماجراجویان پارلمانی اندکی «مقتدر»تر خواهند بود که در این شرایط آماده‌اند بار قدرت را به دوش بکشند.

در این اثنا ماشین جنگی بی‌وقفه در هر دو سو مشغول کار است. همه حکومت‌ها خواهان صلح‌اند و همگی از آن می‌هراسند. چون روزی که مذاکرات صلح آغاز شود، روز کارنامه اعمال خواهد بود. حاکمان در حالی که ناامید از پیروزی‌اند، خصلتی به مراتب ویرانگرتر به روش‌های خود می‌بخشند. حتی برای افکار عمومی بورژوازی کشورهای بی‌طرف نیز دارد روشن می‌شود که تنها مداخله یک نیروی سوم می‌تواند به سلاخی دوسویه مردم اروپا پایان دهد. این نیروی سوم تنها می‌تواند پرولتاریای انقلابی باشد.

ترسی که ناگزیر پدیدار می‌شود، نیروی اصلی سیاسی حکومت‌ها و پارلمان‌ها و احزاب است. هم بحران‌های وزارت‌ها و هم بی‌قراری احزاب پارلمانی در تحلیل نهایی به خاطر ترس از توده‌هایی است که فریب داده‌اند.

تحت این شرایط، اعتصاب‌ها و ناآرامی پترزبورگ و مسکو از چنان اهمیت سیاسی برخوردارند که فراتر از مرزهای روسیه می‌رود. این آغاز یک پایان است. هر گام تعیین‌کننده‌ای که پرولتاریای روس علیه بی‌ارزش‌ترین حکومت‌های بی‌ارزش اروپایی بردارد، انگیزه و محرک نیرومندی برای کارگران همه دیگر کشورها خواهد بود.

پوستهٔ سفت حال و هوای میهن‌پرستی و دیسپلین نظامی ظرف ۳۱ ماهِ جنگِ نازک شده است و این پوسته خاکستر خواهد شد. حاکمان این را می‌دانند. به همین دلیل اروپا چنین ناآرام است...

نوی‌میر، ۱۵ مارس ۱۹۱۷

## انقلاب در روسیه

ترجمه از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

مقدمه ناشر: کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم در حال انتشار ترجمه های جدیدی از مقالاتی است که لئون تروتسکی در فاصله فوریه تا مارس ۱۹۱۷ به نگارش درآورده است. در اکثر موارد این مقالات نخستین بارند که به انگلیسی در دسترس مخاطبین قرار داده می شوند.

مقاله زیر در روزنامه روسی زبان «نوی میر» (دنیای نو)، چاپ نیویورک، به تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۱۷ منتشر شد و از مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۳۲-۴۳۴) برای ترجمه برگزیده شده است. در ادامه ترجمه کامل این متن برای نخستین بار می آید.

\*\*\*

آنچه اکنون دارد در روسیه رخ می دهد، به مثابه یکی از بزرگ ترین رویدادها بر جریده تاریخ ثبت خواهد شد. فرزندان و نوه ها و نوادگان ما از این ایام به عنوان آغاز برهه ای جدید در تاریخ بشر سخن خواهند گفت. پرولتاریای روس علیه جنایتکارترین رژیم ها، علیه منفورترین حکومت ها شوریده است. مردم پتروگراد علیه ننگین ترین و خونین ترین جنگ ها به پاخاسته اند. سربازان پایتخت زیر پرچم سرخ شورش و آزادی گردآمده اند. وزرای تزار در بازداشت به سر می برند. مردم، وزرای رومانوف (پادشاه روسیه قدیم)، این سازماندهان حکومت مطلقه روس را به یکی از زندان هایی انداخته اند که تاکنون دروازه های آهنین اش را تنها به روی قهرمانان ملت می گشوده است. این واقعیت به تنهایی یک ارزیابی حقیقی از رویدادها و مقیاس و قدرت آن به دست می دهد. انقلاب هم چون یک بهمن قدرقدرت به سرعت سرازیر می شود. هیچ نیروی انسانی یارای توقفش را ندارد.

آن طور که خط تلگراف اعلام می کند، حکومت موقت متشکل از نمایندگان اکثریت دوما به رهبری رودزیانکو در قدرت است.\*. حکومت موقت - کمیته اجرایی بورژوازی لیبرال - نه وارد انقلاب شد و نه آن را فراخواند و نه هدایتش می کند. رودزیانکوها و میلیوکوف ها با نخستین موج بزرگ خیزش انقلابی به قدرت سیده اند. بیشترین هراس آن ها این است که در این موج انقلاب غرق شوند. رهبران بورژوازی لیبرال پس از به چنگ

آوردن جایگاه هایی که هنوز پس از انتقال وزیران به سلول های انفرادی سرد نشده بودند، آماده اند که انقلاب را پایان یافته قلمداد کنند. چنین است طرز فکر و امید کل بورژوازی سراسر جهان. در این میان انقلاب تنها آغازین گرفته است. نیروی محرکه انقلاب آنانی نیستند که رودزیانکو و میلیوکوف را برگزیده اند. انقلاب، رهبری اش را در کمیته اجرایی دوماي سوم ژوئن خواهد یافت.

مادران گرسنه کودکان قحطی زده با کینه دستان نحیف شان را به سوی بیوه های کاخ ها دراز کردند. نفرین های این زنان، طنین ناقوس انقلاب بود. این آغاز رویدادها بود. کارگران پتروگراد زنگ خطر را به صدا درآوردند؛ دهها هزار تن همچون سیل از کارخانه ها به جاده های شهر ریختند؛ جاده هایی که سنگربندی را می شناسند. نقطه قوت انقلاب در این جاست! یک اعتصاب عمومی ارگانیکم نیرومند پایتخت را به لرزه درآورد، قدرت دولتی را فلج کرده و تزار را به یکی از مخفی گاه های زرانودش روانه کرده است. اینست مسیر انقلاب! سربازان پادگان پتروگراد، به عنوان نزدیک ترین واحد ارتش سراسری روسیه، به فریاد توده های شورشی پاسخ گفتند و نخستین فتوحات بزرگ مردم را ممکن ساختند. ارتش انقلابی: یعنی آنانی که حرف آخر را در رویدادهای انقلاب خواهند زد.

اطلاعاتی که داریم ناقص اند. مبارزه ای جریان داشت. وزرای سلطنت بدون نبرد متواری نشدند. تلگرام های سوئد از پُل های فروریخته و نبردهای خیابانی و خیزش هایی در شهرستان ها سخن می گویند. بورژوازی، با کنل انگل هارت ها و گرونسکی های خود، برای «بازگرداندن نظم» در قدرت باقی ماند. این ها کلمات خودشان است. نخستین مانیفست حکومت موقت، شهروندان را به حفظ آرامش و فعالیت های مسالمت آمیز فرامی خواند. تو گویی کار تصفیة مردم تمام شده؛ تو گویی جاروی آهنین انقلاب، تمام کثافات ارتجاعی ای را که چندین قرن گرد سلطنت ننگین رومانوف تلنبار شده اند به تمامی رفته است.

خیر! رودزیانکوها و میلیوکوف ها خیلی زود در باب نظم سخن رانده اند. آرامش فردا در روسیه متشنج قدیم برقرار نخواهد شد. کشور اکنون برخواهد خاست، لایه به لایه؛ تمام ستم دیدگان، فقرا و آنانی که تزار و طبقات حاکم تاراج کرده اند، در سراسر پهنه بی حد و مرز زندان مردمان روسیه به پا خواهند خواست. رویدادهای پتروگراد تنها شروع کارند.



پرولتاریای انقلاب در رأس توده های مردم روسیه وظیفه تاریخی خود را انجام خواهد داد؛ ارتجاع سلطنتی و اشرافی را از تمامی پناهگاه هایشان بیرون خواهد راند و به سوی پرولتاریای آلمان و تمام اروپا دست خواهد یازید. چرا که انحلال نه فقط تزاریسم، که همین طور جنگ ضرورت دارد.

موج دوم انقلاب دارد از فراز سر رودزیانکوها و میلیوکوف ها که دغدغه بازگشت نظم و مصالحه با سلطنت را دارند، می گذرد. انقلاب از اعماقش قدرت خود را به نمایش خواهد گذارد- ارگان انقلابی مردم به سوی پیروزی می رود. در پیش روی ما هم نبردهای مهمی خواهند بود و هم قربانیان مهمی. تنها آن زمان است که یک پیروزی کامل و حقیقی از پی خواهد آمد.

اخیرترین تلگرام ها از لندن می گویند که تزار نیکولای خواهان واگذاری تاج و تخت خود به پسرش است. ارتجاع و لیبرالیسم با این اقدام می خواهند سلطنت و دودمانش را نجات دهند. اما خیلی دیر است. خیلی دیر. جنایات، بس بزرگند؛ مصایب و فلاکت ها، بس هیولوارا؛ و ابعاد خشم مردم، بس عظیم.

خیلی دیر است ای خادمان سلطنت! خیلی دیر است ای سرکوبگران لیبرال! بهمن انقلاب به حرکت درآمده. هیچ نیروی انسانی یارای توقفش را نخواهد داشت.

نوی میر

۱۶ مارس ۱۹۱۷

\* تلگرام های مطبوعات امریکا، کمیته دوما و حکومت موقت را با یک دیگر خلط می کنند- ل.ت

## زیر پرچم کمون

مترجم از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

مقدمه ناشر: کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم در حال انتشار ترجمه های جدیدی از مقالاتی است که لئون تروتسکی در فاصله فوریه تا مارس ۱۹۱۷ به نگارش درآورده است. در اکثر موارد این مقالات نخستین بارند که به انگلیسی در دسترس مخاطبین قرار داده می شوند.

مقاله زیر در روزنامه روسی زبان «نوی میر» (دنیای نو)، چاپ نیویورک، به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۱۷ منتشر شد و از مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۲۲-۴۲۴) برای ترجمه برگزیده شده است. در ادامه ترجمه کامل این متن برای نخستین بار می آید.

\*\*\*

جنگ و انقلاب در تاریخ اغلب از پی یکدیگر می آیند.

در ادوار عادی، توده های کارگر مطیعانه هر روز در کارهای شاق جان می کنند و به نیروی عظیم «عادت» گردن می نهند. نه سرکارگراها، نه پلیس، نه زندانبان ها و نه جلادان، هیچ یک قادر نخواهند بود توده ها را به اطاعات وادارند، مگر با این «عادت»؛ این خادم حقیقی سرمایه.

جنگ که توده ها را متلاشی و سلاخی می کند، برای حاکمان نیز خطرناک است؛ خاصه از آن رو که با یک ضربه، مردم اسیر وضعیت تکرار و عادت را تکان می دهد، با صاعقه اش واپس مانده ترین و شبزده ترین عناصر را بیدار می کند و وامی دارد تا به خودشان و اطراف شان نگاه کنند.

حاکمان در همان حال که میلیون ها تن از زحمتکشانش را به آتش می افکنند، می بایست وعده ها و دروغ هایی را به جای آن عادت قرار دهند. بورژوازی جنگ خود را با تمام ویژگی هایی که محبوب قلب های سخاوتمند توده های مردم اند بزرگ می کند: جنگ برای «آزادی»، برای «عدالت» و برای «یک زندگی بهتر»!

جنگ که توده ها را تا مغزاستخوان شان به جوش و خروش می آورد، ناگزیر با فریفتن آنان پایان می گیرد: جنگ برای آنان هیچ چیز به ارمان نمی آورد جز زخم ها و زنجیرهای جدید. به همین دلیل، تنش جنگ برای توده های فریفته، اغلب به یک انفجار علیه حاکمان منجر می شود؛ جنگ، انقلاب می زاید.

بیست سال پیش در جنگ روسیه و ژاپن چنین شد: جنگ بلافاصله نارضایتی مردم را بالا برد و به انقلاب ۱۹۰۵ انجامید.

۴۶ سال پیش در فرانسه نیز چنین شد: جنگ فرانسه و روسیه در سال ۱۸۷۰-۷۱ به خیزش کارگران و استقرار کمون پاریس منجر شد.

حکومت بورژوازی فرانسه بود که کارگران پاریس را برای دفاع از پایتخت در برابر ارتش آلمان، در قالب گارد ملی مسلح کرده بود. اما بورژوازی فرانسه به مراتب بیش تر از پرولترهای خود می هراسید تا از سربازان هوهن تسولرن. پس از تسلیم پاریس، حکومت جمهوری تلاش کرد که کارگران را خلع سلاح کند. اما جنگ نقداً روح عصیان را در آنان بیدار کرده بود. آن ها نمی خواستند هم چون همان کارگران پیش از جنگ به نیمکت های کارخانه بازگردند. پرولترهای پاریس از تحویل سلاح هایش امتناع ورزید. ۱۸ مارس ۱۸۷۱، میان کارگران مسلح و هنگ های حکومت درگیری رخ داد. کارگران، پیروز میدان بیرون آمدند و به اربابان پاریس مبدل شدند و روز ۲۸ مارس، حکومت کارگری را زیر عنوان «کمون» در پایتخت مستقر کردند. کمون دوام زیادی نیاورد. روز ۲۸ مه آخرین مدافعان کمون پس از مقاومتی قهرمانانه در برابر یورش گله های بورژوازی به خاک افتادند. پس از این بود که هفته ها و ماه های خونین انتقام جویی از شرکت کنندگان در انقلاب پرولتری فرارسید؛ هرچند کمون، علی رغم زندگی کوتاه خویش، هنوز به مثابه بزرگ ترین رویداد تاریخ مبارزه پرولتاریا باقی مانده است. پرولتاریای جهانی بر مبنای تجربه کارگران پاریس، برای نخستین بار شاهد بوده که **انقلاب پرولتری** چیست و چه اهداف و مسیرهایی دارد.

کمون با تأیید تمامی اتباع خارجی منتخب حکومت کارگری آغاز به کار کرد و اعلام داشت: «پرچم کمون، پرچم جمهوری جهانی است».

کمون، مذهب را از دولت و مدارس زدود؛ مجازات مرگ را لغو کرد؛ ستون بنای تاریخی «واندوم»، این سمبل شووینیسیم را واژگون کرد؛ تمامی وظایف و مناصب را به خادمین حقیقی مردم سپرد و دستمزدی بیش از حقوق یک کارگر برایشان تعیین نکرد.

سرشماری کارخانه‌هایی که سرمایه‌داران وحشت‌زده بسته بودند آغاز شد تا به این ترتیب تولید با هزینه عمومی از سر گرفته شود. این نخستین گام به سوی سازماندهی سوسیالیستی اقتصاد بود.

کمون به تمامی طرح‌های خود دست نیافت: کمون درهم شکسته شد. بورژوازی فرانسه با همدستی بیسمارک-«دشمن ملی» خود که بلافاصله به متحد طبقاتی‌اش بدل شده بود- خیزش دشمن حقیقی‌اش یعنی طبقه کارگر را غرق در خون کرد. برنامه‌ها و وظایف کمون به ثمر نشستند. اما به روح بهترین فرزندان پرولتاریای کل دنیا رسوخ کردند و به میراث انقلابی مبارزه ما بدل شدند.

و اکنون، در روز ۱۸ مارس ۱۹۱۷، تصویر کمون با وضوحی به مراتب بیش از گذشته در برابرمان برمی‌خیزد: چرا که ما، پس یک وقفه عظیم، بار دیگری وارد برهه نبردهای انقلابی بزرگ شده ایم.

جنگ جهانی ده‌ها میلیون تن از زحمتکشان را از اوضاع معمول کار و هستی بی‌روح جدا کرده است. تاکنون این تنها در اروپا رخ داده است؛ فردا در آمریکا نیز رخ خواهد داد. هرگز در گذشته به توده‌های کارگر چنین وعده‌هایی داده نشده است؛ هرگز در گذشته قرعه چنین اهداف پرزرق و برقی به نام شان نیفتاده است؛ هیچ زمانی به اندازه این جنگ برایشان چاپلوسی نشده است. هرگز در گذشته طبقات مالک جسارت نکرده‌اند که این قدر خون از مردم طلب کنند، آن هم به اسم دروغینی که «دفاع از مام وطن» خوانده می‌شود. و هرگز در گذشته زحمتکشان چنین مورد فریب و خیانت قرار نگرفته و مصلوب نشده‌اند که اکنون می‌شوند.

در سنگرهای لبریز از خون و گل و لای، در شهرها و روستاهای قحطی‌زده، میلیون‌ها قلب مملو از خشم و کینه و نومیدی وجود دارد. این احساسات وقتی با آگاهی سوسیالیستی ترکیب شوند، به شور و شوق انقلابی مبدل می‌شوند. فردا شعله آن به شکل خیزش‌های نیرومند توده‌های کارگر زبانه خواهد کشید.

پرولتاریای روسیه به شاهراه بزرگ انقلاب وارد شده است و زیر حمله‌های سنگرهای شرم‌آورترین حاکمیت‌های استبدادی در حال فروریختن‌اند. با این حال انقلاب در روسیه صرفاً منادی خیزش‌های پرولتری سراسر اروپا و کل جهان است.

ما سوسیالیست ها به طبقه کارگر شورشی خواهیم گفت: «کمون را به یاد آرید». آیا بورژوازی شما را در برابر دشمن خارجی مسلح کرده است؟ از بازپس دادن سلاح هایتان به بورژوازی امتناع کنید، درست همان طور که کارگران پاریس در سال ۱۸۷۱ چنین کردند! همان طور که کارل لیکنشت از شما خواست، این سلاح ها را به سوی دشمن حقیقی خود یعنی سرمایه داری نشانه بروید! ماشین دولتی را از دستان شان بقاپید، آن را از سلاح خشونت بورژوازی به سازوبرگ خودگردانی پرولتری مبدل کنید. شما به شکل بی همانندی نیرومندتر از پیشینیان خود در عصر کمون هستید. تمام انگل ها را از تخت شان پایین بکشید.

زمین و معادن و کارخانه ها را بگیرید و خودتان مدیریت کنید. برادری در کار و برابری در اشتراک ثمرات کار!

پرچم کمون، پرچم جمهوری جهانی کارگران است!

نوی میر، ۱۷ مارس ۱۹۱۷

## نبرد رو به رشد

این مقاله در روزنامه روسی زبان «دنیای جدید»، چاپ نیویورک، به تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۷ انتشار یافت. سپس در مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۳۸-۴۴۰) چاپ شد. ترجمه انگلیسی آن عیناً از مجموعه «تروتسکی سخن می گوید» برداشته شده است.

---

وقوع نبردی آشکار بین نیروهای انقلاب به رهبری پرولتاریای شهری و بورژوازی لیبرال ضدانقلابی که موقتاً به قدرت رسیده، قطعاً اجتناب ناپذیر است. البته احتمال دارد که سخنان سوزناکی در باب منفعت بزرگ اتحاد ملی به جای انشقاق طبقاتی رانده شود؛ بورژوازی لیبرال و شبه سوسیالیست‌های کوفته فکر با شور و حرارت چنین خواهند کرد. اما هیچ کس تا به حال با این افسون‌گری‌ها موفق به رفع تضادهای اجتماعی یا توقف رشد طبیعی مبارزه انقلابی نشده است.

ما صرفاً از خلال تکه‌بریده‌ها و اشارات درز پیدا کرده از تلگرام‌های رسمی است که تاریخ داخلی وقایع فاش شده را می‌دانیم. با این حال همه دریافته‌اند که پرولتاریای انقلابی و بورژوازی لیبرال به شکل فزاینده‌ای به ضدیت با یک‌دیگر خواهند رسید.

مسأله شکل دولت، هم‌اینک اولین کشمکش را برانگیخته است. لیبرالیسم روسی نیازمند سلطنت است. در تمامی کشورهایی که سیاست امپریالیستی دارند شاهد رشد فوق‌العاده قدرت فردی هستیم. شاه بریتانیا، رئیس‌جمهور فرانسه و اخیراً رئیس‌جمهور ایالات متحده سهم عظیمی از قدرت دولت را در دست خود متمرکز کرده‌اند. سیاست‌های مصادره جهان، معاهده‌های پنهانی و خیانت‌های آشکار، نیازمند استقلال از کنترل پارلمان و ضمانت‌هایی علیه تغییرات ناشی از جایگزینی همیشگی وزرا است. از سوی دیگر، سلطنت مطمئن‌ترین پشتیبان طبقات دارا در مبارزه علیه حال و هوای انقلابی پرولتاریا است.

در روسیه هر دوی این اصول، نیرومندتر از هر جای دیگر عمل می‌کنند. بورژوازی روس تصور نمی‌کند که انکار حق رأی عمومی برایش ممکن باشد، زیرا می‌داند چنین انکاری بیش‌ترین اقشار توده‌ها را علیه حکومت موقت خواهد شوراند و نفوذ جنبش انقلابی را به دست قاطع‌ترین جناح جدید پرولتاریا خواهد سپرد. حتی

میخائیل الکساندروویچ، شاه یدکی، هم می‌داند که دستیابی به تاج و تخت از راهی به‌جز «حق رأی‌گیری عمومی، برابر، مستقیم و ناشناس» ممکن نیست. برای بورژوازی بسیار مهم است که به سرعت، یک جایگزین سلطنتی برای مطالبات گسترده زحمتکشان بسازد. بورژوازی در ظاهر می‌پذیرد که حل این مسأله را در آینده به مجلس مؤسسان واگذارد اما در اصل، حکومت موقت اکتبريست<sup>۱</sup> - کادت<sup>۲</sup> به همراه وزارت اکتبريست - کادت، کار تدارک تشکیل مجلس مؤسسان را به مبارزه سلطنت علیه جمهوریت بدل خواهند کرد. نتیجه مجلس مؤسسان تا حد زیادی بستگی به آن دارد که چه کسی و چه طور آن را تشکیل دهد. در نتیجه پرولتاریای انقلابی حتی همین الان نیز باید فوراً هیئت‌های انقلابی خود را - یعنی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان - در مخالفت با هیئت‌های اجرایی حکومت موقت برپا کند. پرولتاریا در این مبارزه با متحد کردن توده‌های شورشگر به دور خود باید هدف مستقیمش را تسخیر قدرت قرار دهد. فقط یک حکومت کارگری انقلابی اراده و توانایی آن را دارد که در زمان تدارک مجلس مؤسسان، تصفیه دموکراتیک رادیکالی را در کشور انجام دهد، ارتش را از بالا تا پایین بازسازی و آن را به میلیشیای انقلابی تبدیل کند و در عمل به توده‌های پایینی دهقانی ثابت کند که رهایی آن‌ها تنها در گروی حمایت از حکومت کارگری انقلابی است. مجلس مؤسسانی که بر مبنای این نوع کار تدارکاتی صورت گیرد، بازتاب واقعی نیروهای انقلابی و خلاق خواهد بود که در میدان‌اند و این خودش به سلاح قدرتمندی برای بسط بیش‌تر انقلاب بدل خواهد شد.

مسأله دومی که پرولتاریای سوسیالیست - انترناسیونالیست را باید به طور آشتی‌ناپذیری در مخالفت با بورژوازی لیبرال - امپریالیست قرار دهد، موضع‌گیری در قبال جنگ و صلح است.

روزنامه دنیای جدید - ۱۹ مارس ۱۹۱۷

---

<sup>۱</sup> نام حزب روسی شکل گرفته در سال ۱۹۰۵ که پشتیبان بیانیه صادره از سوی تزار در ماه اکتبر همان سال بود و از حکومت مشروطه دفاع می‌کرد. بخش زیادی از بورژوازی بزرگ روسیه و کولاک‌ها در این حزب متمرکز بودند. دو رهبر اصلی حزب، گوچکف و رادزیانکو نیز به ترتیب سرمایه‌دار صنعتی و زمیندار بزرگ بودند. حزب اکتبريست بعد از انقلاب فوریه به حکومت رسید و رهبرانش در حکومت موقت مقام‌های وزارتی داشتند. (م)

<sup>۲</sup> منظور، کمیته دوما به رهبری رودزیانکو و حکومت گوچکف - میلیوکف است که نام‌شان در اولین تلگرام‌های بسیار گیج‌کننده رسیده از پتروگراد به آمریکا آمده بود.

## دو چهره (نیروهای درونی انقلاب روسیه)

مترجم از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

مقاله زیر در روزنامه روسی زبان نوی میر (دنیای نو)، چاپ نیویورک، به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۱۷ منتشر و سپس در مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۳۴-۴۳۸) چاپ شد. نسخه انگلیسی این مقاله در مجموعه «تروتسکی سخن می گوید» انتشار یافت.

\*\*\*

اجازه دهید به آن چه دارد رخ می دهد نگاهی نزدیک تر بیفکنیم.

نیکولای سرنگون شده و بنا به برخی منابع حتی تحت محافظت است. برجسته ترین های «سیاه صدگان» بازداشت شده اند و برخی از منفورترین چهره هایش کشته. یک وزارت جدید متشکل از اکتبريست ها و لیبرال ها و کرنسکی رادیکال تشکیل شده و عفو عمومی نیز اعلام شده است.

این ها واقعیاتی چشم گیرند، واقعیاتی برجسته، مشهودترین واقعیات در مقابل دیدگان دنیای بیرونی. بورژوازی اروپا و امریکا بر مبنای این تغییرات در بالاترین سطوح حکومت مشغول ارزیابی معنای رویدادها است و اعلام می دارد که انقلاب پیروزمند بوده و به فرجام رسیده است.

تزار و «سیاه صدگان» او تنها برای حفظ قدرت جنگیدند. جنگ و طرح های امپریالیستی بورژوازی روسیه و منافع «متفقین»، همه و همه برای آن ها به حاشیه رفتند. آن ها هر لحظه آماده صلح با هوهن تسولرن و هابزبورگ بودند تا بدین سان دست و بال مطمئن ترین هنگ های خود را باز کنند و علیه مردم خودشان هدف بگیرند.

«بلوک مترقی» در دوما، اعتمادی به تزار و وزیرایش نداشت. این بلوک متشکل از احزاب متعدد بورژوازی روس بود و دو هدف داشت: اول، تداوم جنگ تا پیروزی نهایی؛ دوم، اصلاحات داخلی کشور، یعنی نظم و کنترل و مسئولیت پذیری بیش تر. بورژوازی روس برای تسخیر بازارها و تصاحب قلمرو و ثروتمند شدن نیازمند پیروزی است و اساساً برای فراهم آوردن پیروزی، نیازمند اصلاحات.



اما بلوک مترقی-امپریالیستی خواهان اصلاحات مسالمت‌آمیز بود. لیبرال‌ها قصد داشتند که فشار دوما را متوجه سلطنت کنند و آن را با همکاری حکومت‌های بریتانیا و فرانسه مهار سازند. آن‌ها خواستار انقلاب نبودند. می‌دانستند انقلابی که طبقه کارگر را در خط مقدم قرار دهد، تهدیدی برای سلطه آنان است و مهم‌تر از همه تهدیدی برای طرح‌های امپریالیستی‌شان. توده‌های کارگر- در شهرها و روستاها و خود ارتش- خواهان صلح‌اند. لیبرال‌ها این را می‌دانند. بنابراین همواره دشمنان انقلاب بوده‌اند. چند ماه پیش میلیوکوف در دوما اعلام کرد: «اگر برای پیروزی به یک انقلاب نیاز باشد، پس من مخالف پیروزی خواهم بود».

اما اکنون لیبرال‌ها به یمن انقلاب به قدرت رسیده‌اند. ژورنالیست‌های بورژوا هیچ چیز نمی‌بینند جز این واقعیت. میلیوکوف به عنوان وزیر جدید امور خارجه پیش‌تر اعلام کرده است که انقلاب به اسم فتح دشمن خارجی پیش رفته است و حکومت جدید پیشبرد جنگ تا به آخر را وظیفه خود می‌داند. بورس مهمات نیویورک دقیقاً به این شکل انقلاب روسیه را ارزیابی کرد: لیبرال‌ها در قدرت هستند و این یعنی به گلوله‌های توپ بیش‌تری نیاز خواهد بود.

در بازار بورس سهام افراد باهوش بسیاری هستند، درست همان‌طور که در بین روزنامه‌نگاران چنین کسانی یافت می‌شوند. اما همگی به محض این‌که مسأله به جنبش‌های توده‌ای می‌رسد حماقت کامل خود را آشکار می‌کنند. برای آنان به نظر می‌رسد که میلیوکوف مشغول مدیریت انقلاب است، درست به همان شکل که آن‌ها بانک‌ها و دفاتر روزنامه خودشان را مدیریت می‌کنند. آن‌ها تنها بازتاب رویدادها را در حکومت لیبرال می‌بینند، یعنی تنها کف نقش‌بسته بر سطح سیل تاریخی را.

نارضایتی فروخورده توده‌ها خیلی دیر، در سی و دومین ماه جنگ، به سطح آمده است؛ نه به این دلیل که توده‌ها با سد پلیس که در طول جنگ به شدت تضعیف شده است مواجه شدند، بلکه چون تمام نهادها و هیئت‌های لیبرال که دست‌آخر به پادوهای سوسیال‌پاتریوت‌ها مبدل شدند، در تلاش برای حُقه کردن نظم و انضباط «میهن‌پرستانه» به طبقه کارگر، فشار سیاسی عظیمی را بر کم‌آگاه‌ترین لایه‌های طبقه کارگر وارد آوردند. در آخرین لحظه، زمانی که زنان گرسنه به خیابان‌ها رفتند و کارگران با یک اعتصاب عمومی پشتیبانی خود را از آنان اعلام داشتند، بورژوازی لیبرال بنا به تلگرام‌های اخیر سعی کرد توسعه رویدادها را با لابه و پند و اندرز عقب نگاه دارد؛ درست مثل یکی از شیرزنان {رمان} دیکنر که می‌خواست با جارو و خاک‌انداز جلوی یک موج مد دریا را بگیرد.

اما جنبش از پایین، از خانه‌های کارگران رشد کرد. پس از ساعت‌ها و روزها دودلی و تبادل آتش و زدوخورد، سربازان از پایین به شورشیان پیوستند و آغاز کارشان تشکیل بهترین واحدهای توده‌ای ارتشی بود. رژیم کهنه نشان داد که فرتوت و فلج و معدوم شده است. بروکرات‌های سیاه صدگان هم‌چون سوسک‌های فاضلاب در سوراخ‌های خود پنهان شدند.

سپس نوبت دوما رسید. در آخرین دقایق تزار تلاش کرد آن را منحل کند. اگر شانس چنین کاری به او داده شده بود، دوما «به تبعیت از نمونه سال‌های گذشته» مطیعانه منحل شده بود. اما در پایتخت‌ها مردم انقلابی نقداً حکمفرمایی می‌کردند، همان مردمی که برخلاف اراده بورژوازی لیبرال برای نبرد به خیابان‌ها رفته بودند. ارتش با مردم بود و اگر بورژوازی سعی نکرده بود که رژیم خود را سازمان دهد، یک حکومت انقلابی از دل توده‌های شورشی طبقه کارگر بیرون آمده بود. دوما ی سوم ژوئن هرگز جرأت نمی‌کرد که قدرت را از دستان تزار بگیرد. اما نمی‌توانست از دوره فترتی که ایجاد شده بود استفاده نکند: سلطنت موقتاً از چهره زمین محو شده بود، اما رژیم انقلابی نیز هنوز شکل نگرفته بود.

بسیار محتمل و حتی بلاشک است که رودزیا نکوها حتی در این موقعیت سعی کرده بوده باشند دزدکی متواری شوند. اما چشمان همواره مراقب وزارتخانه‌های بریتانیا و فرانسه ناظر آنان بود. «متفقین» بی‌تردید در تشکیل حکومت موقت مشارکت داشتند. حکومت‌های متفقین با ایستادن میان صلح جداگانه از سوی نیکولای و صلح انقلابی از سوی توده‌های کارگر، ملتفت بودند که تنها راه رستگاری، در انتقال قدرت به دستان بلوک مترقی - امپریالیست نهفته است. بورژوازی روس اکنون به لحاظ مالی به شدت به لندن وابسته است و «رایزنی» فرستاده بریتانیا برای آن‌ها هم‌چون یک دستور به نظر می‌رسید. بورژوازی لیبرال علی‌رغم همه تاریخ پیشین خود، علی‌رغم سیاست‌هایش و علی‌رغم اراده‌اش، خود را در قدرت یافت.

میلیوکوف اکنون از تداوم جنگ «تا به آخر» سخن می‌گوید. این عبارات به آسانی بر زبان او جاری نشدند: او می‌داند که این عبارات خشم توده‌های مردم را علیه رژیم جدید برمی‌انگیزد. اما میلیوکوف ملزم بود که این عبارات را برای بازارهای بورس لندن و پاریس و ... و امریکا بگوید. بسیار محتمل است که میلیوکوف این بیانیه جنگ‌افروزانه‌اش را به ملل خارجی تلگراف کرده و در عین حال که از کشور خود پنهان کرده باشد. چرا که میلیوکوف به خوبی می‌داند نخواهد توانست در شرایط کنونی جنگ بی‌فروزد و اتریش را قطع عضو کند و قسطنطنیه و لهستان را به تصرف درآورد.

توده‌ها با مطالبات نان و صلح طغیان کرده‌اند. حضور تعدادی لیبرال در قدرت نه گرسنگان را سیر کرده و نه جراحات کسی را التیام بخشید است. برای ارضای حادثترین و به‌تعویق‌افتاده‌ترین نیازهای مردم، صلح نیاز است. اما بلوک لیبرال - امپریالیستی جرأت نمی‌کند حتی اشاره‌ای به صلح بکند. اولاً به دلیل متفقین و ثانیاً به دلیل این‌که بورژوازی لیبرال در پیش چشمان مردم سهم عظیمی از مسئولیت جنگ را دارد. میلیوکوف‌ها و گوچکوف‌ها در کنار کاماریلای\* رومانوف، کشور را به ورطه ماجراجویی امپریالیستی دهشتناکی کشاندند. متوقف کردن این جنگ تیره‌روز و بازگشتن به جایی که آغاز کردند، بدان معنی است که آنان باید به مردم حساب پس بدهند. هراس میلیوکوف‌ها و گوچکوف‌ها از انحلال جنگ کم‌تر از هراسان آنان از انقلاب نیست. وقتی آن‌ها در قدرت قرار گیرند، این‌گونه خواهند بود: باید جنگ را پیش ببرند، هرچند نمی‌توانند روی پیروزی حساب کنند؛ از مردم می‌ترسند و مردم به آنان اعتمادی ندارند.

«از همان ابتدا آماده‌ی خیانت به مردم و سازش با نمایندگان تاج‌وتخت‌دار جامعه‌ی کهن بودند، چرا که خود به جامعه‌ی کهن تعلق داشتند... اگر پشت سکان انقلاب ایستادند، بدان خاطر نبود که مردم پشت‌شان بودند، بلکه چون مردم به جلو هل‌شان دادند... بدون ایمان به خودشان، بدون ایمان به مردم؛ غرولندکنان در برابر بالایی‌ها و لرزان در برابر پایینی‌ها؛ خودخواه در هر دو جبهه و آگاه به خودخواهی خود؛ انقلابی در برابر محافظه‌کاران و محافظه‌کار در برابر انقلابیون؛ بی‌اعتماد به شعارهای خود؛ عبارت‌پرداز به جای طرح ایده‌ها؛ هراسان از گرداب جهانی و در عین حال منتفع از آن... مبتذل، چون از اصالت محروم‌اند و اصیل در صرفاً ابتذال؛ سوداگر با آمال و آرزوهای خویش؛ بدون ابتکار عمل، بدون ایمان به خودشان، بدون ایمان به مردم، بدون یک رسالت تاریخی و جهانی - آن‌ها به پیرمرد ملعونی می‌مانند که محکوم شده است در دوران فترت خود، اولین حرکات یک جوان سرزنده و نیرومند را داشته باشد. بدون گوش، بدون چشم، بدون دندان و بدون هرچیز دیگر. پس از انقلاب مارس، بورژوازی پروس این‌گونه پشت سکان دولت پروس ایستاده است» (کارل مارکس، «بورژوازی و انقلاب»، ۱۸۴۸)

این عبارات استاد بزرگ، تصویری کامل از بورژوازی لیبرال روس در خود دارد که پس از انقلاب مارس ما پشت سکان قدرت مقابل مان ایستاده است. «بدون ایمان به خودش، بدون ایمان به مردم، بدون چشم و بدون دندان». این است چهره‌ی سیاسی او.

خوشبختانه برای روسیه و اروپا، انقلاب روسیه یک چهره حقیقی دیگر دارد: تلگرام‌ها اعلام می‌کنند که در مقابل حکومت موقت یک کمیته کارگری وجود دارد که نقداً صدای اعتراض را علیه تلاش لیبرال‌ها برای سرقت انقلاب و خیانت به مردم در برابر سلطنت بلند کرده است.

اگر قرار بود همان‌طور که لیبرالیسم می‌خواهد انقلاب امروز متوقف شود، روز بعد ارتجاع تزاری-اشرافی-بروکراتیک نیروهایش روگرد خواهد آورد و گوچکوف‌ها و میلیوکوف‌ها را از سنگرهای ناامن وزارت بیرون می‌راند، درست همان‌طور که صد انقلاب پروس در دوره خود از شر همه نمایندگان لیبرالیسم پروس خلاص شد. اما انقلاب روسیه در حال توقف نیست و با توسعه بیش‌تر خود لیبرال‌های بورژوا را که مسیرش را مسدود می‌کنند جارو خواهد کرد، درست همان‌طور که دارد ارتجاع تزاری را جارو می‌کند.

نوی میر، ۱۷ مارس ۱۹۱۷

---

\* گروهی از درباریان و مقربین یک پادشاه یا حاکم

## جنگ یا صلح؟ (نیروهای درونی انقلاب)

مسئله اصلی‌ای که در حال حاضر علاقه حکومت‌ها و مردم کل دنیا را به خود معطوف می‌کند، از این قرار است: انقلاب روسیه چه تأثیری بر مسیر جنگ خواهد گذاشت؟ آیا صلح را نزدیک‌تر خواهد کرد؟ یا برعکس تمام شور و اشتیاق مردمی که با انقلاب بیدار شده‌اند به سوی پیشبرد جنگ هدف گرفته خواهد شد؟

این مسئله مهمی است. نه فقط سرنوشت جنگ، که سرنوشت خود انقلاب نیز به نحوی از انحا منوط به حل این مسئله است.

سال ۱۹۰۵، میلیوکوف، وزیر امور خارجه دوره جنگ، جنگ روسیه و ژاپن را یک ماجراجویی خواند و خواهان پایان هرچه سریع‌تر آن شد. تمام مطبوعات لیبرال و رادیکال نیز بر همین سیاق قلم می‌زدند. نیرومندترین سازمان‌های صاحبان صنایع در آن مقطع - علی‌رغم شکست‌های بی‌سابقه - خواهان صلح فوری بودند. اما این را چه طور می‌شد توضیح داد؟ آنان به اصلاحات داخلی امید بسته بودند. انتظار می‌رفت که استقرار یک نظام مشروطه، کنترل پارلمانی بر بودجه و اقتصاد دولتی به طور کلی، رشد نظام آموزشی و به‌خصوص تخصیص زمین به دهقانان، همه و همه سطح اقتصادی کشور را ارتقا دهند، به رفاه مردم بیفزایند و متعاقباً یک بازار داخلی عظیم را برای صنعت دست‌وپا کنند. درست است که حتی آن زمان، یعنی دوازده سال پیش، بورژوازی روسیه آماده تصرف سرزمین‌های بیگانه بود؛ اما احساس می‌کرد که با رهایی دهقانان، یک بازار به‌مراتب نیرومندتر از منچوری یا گره به نفع وی ایجاد خواهد شد.

با این حال روشن شد که دمکراتیزه کردن کشور و رهایی دهقانان آن قدرها هم وظیفه ساده‌ای نیست. نه تزار و نه بروکراسی او و اشراف حاضر نبودند داوطلبانه حتی ذره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر کنند. قاپیدن ماشین دولتی و املاک از دست آنان به مدد ترغیب‌ها و تشویق‌های لیبرالی ناممکن بود. آن چه نیاز بود، یک تهاجم قدرتمند انقلابی از جانب توده‌ها بود. این چیزی بود که بورژوازی نمی‌خواست. شورش‌های دهقانی و مبارزه مردم تندتر پرولتاریا و رشد شورش در ارتش، بورژوازی لیبرال را به اردوگاه بروکراسی تزاری و اشرافیت ارتجاعی بازگرداند. ائتلاف آن‌ها با کودتای ۳ ژوئن ۱۹۰۷ مهر و موم شد. از دل این کودتا دومای دولتی سوم و {چهارم} کنونی بیرون آمد.

دهقانان زمینی دریافت نکردند. ساختارهای دولتی بیش‌تر در فرم تغییر کرد تا در محتوا. ایجاد یک بازار داخلی پررونق متشکل از مالکین دهقان-مشابه با کشاورزان امریکا- رخ نداد. طبقات سرمایه‌دار بعد از این که از در صلح با رژیم سوم ژوئن بیرون آمدند، توجه خود را معطوف به تصرف بازارهای خارجی کردند. دوره جدیدی از امپریالیسم روسیه آغاز شد، همراه با یک دولت و اقتصاد نظامی از هم‌پاشیده و اشتباهی سیری‌ناپذیر. گوچکوف، وزیر جنگ کنونی، در «کمیسیون دفاع دولتی» که از توسعه سریع نیروی زمینی و دریایی حمایت می‌کرد، شرکت جست. میلیوکوف، وزیر امور خارجه کنونی، برنامه فتوحات جهانی را تدوین و به سراسر اروپا حالی کرد. سهم بسیار بزرگی از مسئولیت در قبال جنگ کنونی به گردن امپریالیسم روسیه و نمایندگان اکتبريست و کادت آن است: در این حوزه گوچکوف‌ها و میلیوکوف‌ها هیچ حقی ندارند که از باشی‌بوزوق‌های\* امپریالیسم آلمان خُرده بگیرند- همه آن‌ها از یک قماش‌اند.

به لطف وقوع انقلابی که نمی‌خواستند و در مقابلش جنگیدند، میلیوکوف و گوچکوف در قدرت‌اند. آن‌ها می‌خواهند جنگ را ادامه بدهند. آن‌ها خواهان پیروزی‌اند. البته! اینان کسانی هستند که کشور را به خاطر منافع سرمایه به ورطه جنگ کشاندند. تمام ضدیت‌شان با تزاريسم از اشتباهی امپریالیستی ارضاننده آنان سرچشمه می‌گرفت. مادام که باند نیکولای دوم در قدرت بود، منافع خاندانی و ارتجاعی-اشرافی در سیاست خارجه غالب بودند. دقیقاً به همین دلیل بود که برلین و وین همواره امیدوار بوده‌اند که به یک صلح مجزا با روسیه دست یابند. اما اکنون منافع امپریالیسم محض بر پرچم حکومتی نوشته می‌شوند. گوچکوف‌ها و میلیوکوف‌ها به مردم می‌گویند که «دیگر حکومت تزار وجود ندارد. اکنون باید خون خود را برای منافع مشترک ملی نثار کنید». امپریالیست‌های روس درک می‌کنند که منافع ملی یعنی بازگشت لهستان و فتح گالیسیا و قسطنطنیه و ارمنستان و ایران. به بیان دیگر، روسیه اکنون دارد در کنار سایر دولت‌های اروپا و خاصه متحدینش (بریتانیا و فرانسه) جایگاه خویش را در بین صفوف امپریالیست‌ها طلب می‌کند.

در انگلستان یک سلطنت پارلمانی وجود دارد و در فرانسه یک جمهوری. لیبرال‌ها و حتی سوسیال‌پاتریوت‌ها در هر دو جا در قدرت هستند. اما این کم‌ترین تغییری در خصلت امپریالیستی جنگ نمی‌دهد؛ برعکس، روشن‌تر آشکارش می‌کند. در انگلستان و فرانسه کارگران انقلابی مشغول نبردی سازش‌ناپذیر با جنگ هستند.

گذار از یک امپریالیسم خاندانی-اشرافی به یک امپریالیسم تماماً بورژوازی به هیچ رو نمی‌تواند پرولتاریای روسیه را با جنگ آشتی دهد. مبارزه بین‌المللی علیه سلاخی جهانی و امپریالیسم اکنون بیش از هر زمان دیگری در گذشته به وظیفه ما مبدل شده است. تلگرام‌های اخیر با اعلان آژیتاسیون ضد جنگ در خیابان‌های پتروگراد، نشان می‌دهند که رفقای ما شجاعانه در حال محقق کردن این وظیفه هستند.

رجزخوانی امپریالیستی میلیوکوف- درهم شکستن آلمان، اتریش-مجارستان و ترکیه- اکنون بیش از پیش آب به آسیاب هوهن تسولرن و هابزبورگ می‌ریزند. حکومت لیبرال-امپریالیست جدید حتی پیش از این که آغاز به اصلاح ارتش خود کرده باشد به هون تسولرن کمک می‌کند که روحیه میهن‌پرستی را برافرازد و «وحدت ملی» مردم آلمان را که در حال فروریختن است بازگرداند. اگر پرولتاریای آلمان گمان کند که همه مردم، از جمله نیروی اصلی انقلاب یعنی پرولتاریای روس، پشت حکومت بوروازی جدید است، ضربه‌ای سهمگین به همفکران ما، سوسیالیست‌های انقلابی آلمان، وارد خواهد شد. تبدیل پرولتاریای روس به میهن‌پرستان گوشت‌دم‌توپ در خدمت بورژوازی لیبرال روس بلافاصله توده‌های طبقه کارگر آلمان را به اردوگاه شووینیسیم پرتاب خواهد کرد و توسعه انقلاب آلمان را تا مدتی طولانی به تعویق خواهد انداخت.

وظیفه اصلی پرولتاریای انقلابی روسیه این است که نشان دهد هیچ نیرویی پشت امیال امپریالیستی شیطانی بورژوازی لیبرال نیست، چرا که حمایت توده‌های طبقه کارگر را با خود ندارد. انقلاب روسیه باید چهره واقعی خود را به جهان نشان دهد، یعنی خصومت آشتی‌ناپذیرش با نه فقط ارتجاع خاندانی-اشرافی که همین‌طور با امپریالیسم لیبرال.

توسعه بیش‌تر مبارزه انقلابی و ایجاد یک حکومت انقلابی با پشتیبانی حقیقی مردم، ضربه‌ای مرگبار به هوهن تسولرن خواهد بود، چرا که انگیزه‌ای نیرومند به جنبش انقلابی پرولتاریای آلمان و همین‌طور توده‌های طبقه کارگر سایر کشورهای اروپایی خواهد بخشید. اگر نخستین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ به دنبال خود انقلاب‌های آسیا-ایران و ترکیه و چین- را آورد، پس دومین انقلاب روسیه به مثابه سرآغاز یک مبارزه اجتماعی-انقلابی نیرومند در اروپا عمل خواهد کرد. تنها این مبارزه است که صلح حقیقی را برای اروپای غرقه در خون به ارمغان خواهد آورد.

خیر، پرولتاریای روس به خود اجازه نخواهد داد که اسب افسار خوردهٔ اربابۀ امپریالیسم میلیکوف شود. بر پرچم  
سوسیال دمکراسی روسیه، شعارهای انترناسیونالیسم آشتی ناپذیر با وضوحی بیش از قبل می درخشند:

مرگ بر غارتگران امپریالیست!

زنده باد حکومت انقلاب کارگران!

زنده باد صلح و برادری ملت‌ها!

نوی میر، ۲۰ مارس ۱۹۱۷

\* سربازان غیرمتمعارف و خودسر ارتش عثمانی که به خشونت و توحش شهرت داشتند.



## انقلاب را از چه کسی و چه طور باید محافظت کرد؟

۲۱ مارس ۱۹۱۷

\*این مقاله در روزنامه روسی زبان «دنیای جدید» (نووی میر) چاپ نیویورک به تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۱۷ نشر یافته بود. سپس به زبان روسی در کتاب «جنگ و انقلاب» تروتسکی (جلد دوم، صفحات ۴۴۳-۴۴۰) به سال ۱۹۲۳ انتشار یافت. ترجمه انگلیسی آن عیناً از مجموعه «تروتسکی سخن می گوید» برداشته شده است.

در کشور ما هم به مانند جاهای دیگر، امپریالیسم بر پایه های تولید سرمایه دارانه بنا شده است. اما توسعه امپریالیسم به سرعت در روسیه شتاب گرفته و تحت تأثیر ضدانقلاب حادثه نیز شده است. پیش تر در این مورد صحبت کرده ایم. وقتی بورژوازی وحشت زده از انقلاب از برنامه خود مبنی بر بسط بازار داخلی از طریق واگذاری املاک اشراف به دهقانان پا پس کشید، توجه اش را معطوف به سیاست جهانی کرد. بدین ترتیب سرشت ضد انقلابی امپریالیسم ما خودش را به روشنی آشکار می کند. بورژوازی امپریالیستی - به فرض موفقیت - وعده دستمزدهای بهتر را به کارگران روس داد و تلاش کرد تا اقشار بالایی طبقه کارگر را با موقعیت ممتازی در داخل یا اطراف صنعت جنگ بخرد. به دهقانان وعده اراضی جدیدی داد. دهقان خردپای روس با خود فکر می کرد که «چه زمین های جدیدی گیرمان بیاید، چه نیاید، به هر حال جمعیت مردم (در جنگ) دارد کاهش پیدا می کند و این به معنای بهبود وضعیت اراضی است...».

در نتیجه جنگ به صریح ترین معنای ممکن، ابزار منحرف کردن توجه توده های مردمی از حادثترین مشکلات داخلی و بیش از هر چیز مشکل ارضی بود. این یکی از دلایلی است که اشراف «لیبرال» و غیرلیبرال چنین پرحرارت حامی بورژوازی امپریالیستی در فعالیت های جنگی اش هستند.

بورژواهای لیبرال زیر علم «نجات ملت» در تلاش برای حفظ کنترل مردم انقلابی هستند و برای این هدف نه فقط ترودویک کرنسکی میهن پرست را در چننه دارند که ظاهراً چیزه<sup>۳</sup>، نماینده عناصر فرصت طلب سوسیال دموکراسی را نیز با خود همراه دارند.

---

<sup>۳</sup>. Chkheidze

مبارزه برای صلح و توقف جنگ، تمامی مشکلات داخلی و بیش از هر چیز مشکل ارضی را به پیش خواهد کشید و مسأله ارضی شکاف عمیقی را در جبهه کنونی اشرافیت، بورژوازی و سوسیالیست‌های میهن‌پرست خواهد انداخت. کرنسکی مجبور است بین عناصر «لیبرالی» کودتای سوم ژوئن<sup>۴</sup> که قصد دارند تمام انقلاب را برای اهداف سرمایه‌دارانه غارت کنند و پرولتاریای انقلابی که به دنبال برنامه سراسری انقلاب ارضی است دست به انتخاب زند. انقلاب ارضی‌ای که نظر به مصادره اراضی تزار، ملاکین، خانواده سلطنتی، صومعه‌ها و کلیساها را به نفع مردم دارد. تصمیم فردی کرنسکی هر چه باشد اهمیت اندکی دارد. این وکیل جوان اهل ساراتوف که در جلسه‌ای از سربازان «استدعا» می‌کند که اگر به‌وی اعتماد ندارند به طرفش شلیک کنند، در عین حال کارگران انترناسیونالیست را تهدید به شکنجه می‌کند. بنابراین تصمیم وی وزنی در انقلاب ندارد. اما حساب توده‌های دهقانی و لایه‌های پایینی روستا جداست. جذب آن‌ها به سمت پرولتاریا عاجل‌ترین و اضطراری‌ترین وظیفه است.

چنان‌چه بخواهیم این وظیفه را از طریق انطباق سیاست‌هایمان بر مبنای کوه‌فکری میهن‌پرستانه روستا قرار دهیم جنایت کرده‌ایم. ائتلاف کارگر روس با دهقانان اگر به بهای قطع پیوندش با پرولتاریای اروپا تمام شود، دست به انتحار زده‌است. با این حال هیچ ضرورت سیاسی برای این کار وجود ندارد. سلاح قدرتمندتری در دستان ماست: درحالی که حکومت موقت کنونی و وزرای لووف-گوچکوف-میلیوکف-کرنسکی مجبورند بخاطر حفظ اتحادشان از پرداخت به مسأله ارضی طفره روند، ما می‌توانیم و باید این مسأله را با تمامی هیبتش برای توده‌های دهقانی روس برانگیزیم.

بورژوازی روس پس از تجربه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ اعلام کرد که: «چون اصلاحات ارضی غیرممکن است، پس ما پشتیبان جنگ امپریالیستی هستیم!»

اما ما با نقب به تجربه ۱۹۱۴-۱۹۱۷ رو به توده‌های دهقانی خواهیم گفت که: «رویتان را به سمت انقلاب ارضی بگشایید و پشت‌تان را به جنگ امپریالیستی کنید!».

---

<sup>۴</sup> کودتایی که تزار در تاریخ سوم ژوئن ۱۹۰۷ با انحلال دوما به انجام رساند. نظام سوم ژوئن به مناسبات قدرت پس ازین تاریخ اشاره دارد که قدرت بسیار در دست زمین‌داران فئودال و بورژوازی متمرکز شده‌بود. مهمترین خصیصه این نظام جبهه ضدانقلاب متشکل از دو نیروی ائتلاف اکتبريست-دست‌راستی و اکتبريست-کادتی بود. (م)

همین مسأله، یعنی مسأله ارضی است که نقش عظیمی در متحد کردن کادرهای پرولتاریایی ارتش با لایه‌های دهقانی‌اش بازی می‌کند. سرباز پرولتر به سرباز دهقان خواهد گفت که «اراضی اشراف است که ما را متحد می‌کند نه قسطنطنیه!» و برایش توضیح خواهد داد که جنگ امپریالیستی به چه کسی خدمت می‌کند و اهدافش چیست. موفقیت آژیتاسیون و مبارزه ضدجنگی که ما اولاً در طبقه کارگر و ثانیاً در توده‌های دهقانی و سرباز صورت می‌دهیم، تعیین خواهد کرد که حکومت لیبرال-امپریالیست به چه سرعتی با حکومت کارگران انقلابی جایگزین خواهد شد؛ حکومت انقلابی‌ای که بر پایه پرولتاریا و بخش‌های پایینی روستا که به پرولتاریا پیوسته‌اند بنا شده است.

تنها آن رژیمی که در مقابل حمله توده‌ها مقاومت نمی‌کند، بلکه به عکس آن حمله را به پیش رهبری می‌کند قادر به تضمین سرنوشت انقلاب و طبقه کارگر است. ساخت چنین رژیمی وظیفه سیاسی اصلی انقلاب است. مجلس مؤسسان فعلاً صرفاً یک پوشش انقلابی است. پشت آن چه می‌گذرد؟ مجلس مؤسسان چه مناسباتی را برپا خواهد کرد؟ این به ترکیب افرادش بستگی دارد. و ترکیبش هم به این بستگی دارد که چه کسی و تحت چه شرایطی برگزاری آن را صورت خواهد داد؟

رودزیانکوها، گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها تمام تلاش‌شان را به کار خواهند برد که مجلس مؤسسانی همسو با خود بسازند. مهم‌ترین برگ برنده آن‌ها هم شعار جنگ تمام ملت علیه دشمن خارجی است. و برای این کار به سخنرانی ضرورت دفاع از «دستاوردهای انقلاب از تخریب» هوهن زولرن<sup>۵</sup> می‌پردازند که سوسیالیست‌های میهن‌پرست هم با این سخن آن‌ها هم‌نوا خواهند شد.

ما خواهیم گفت: «اگر چیزی برای دفاع باقی مانده باشد»، اولاً باید انقلاب را از دست دشمنان داخلی مصون داشت و بدون انتظار برای برگزاری مجلس مؤسسان، باید سلطنت‌طلبان و اشراف را از هر کوی و برزن زدود. باید به دهقان روس بیاموزیم که به وعده‌های رودزیانکو و دروغ‌های میهن‌پرستانه میلیوکف اعتماد نکند. باید در زیر پرچم انقلاب ارضی و جمهوری، میلیون‌ها دهقان را علیه لیبرال-امپریالیست‌ها متحد کرد. تنها یک حکومت انقلابی بر پایه پرولتاریا قادر به انجام کامل این وظیفه از طریق بیرون‌راندن گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها از قدرت است. این حکومت انقلابی تمامی منابع قدرت دولتی را به کار می‌گیرد تا عقب‌مانده‌ترین و

---

<sup>۵</sup> خاندان حاکم بر پروس و آلمان سلطنتی. (م)

تاریک‌اندیش‌ترین بخش‌های توده‌های زحمتکش را در شهر و روستا روی پای خود ایستاده، آموزش داده و متحد کند. تنها با چنین حکومتی و پس از چنین اقدام تدارکاتی است که مجلس مؤسسان نه پوششی برای مالکیت ارضی و منافع سرمایه‌داری بلکه ارگان واقعی مردم و انقلاب خواهد شد.

با این حساب با هوهن‌زولرن که نیروهای نظامی‌اش مانند تهدیدی بر فراز انقلاب پیروزمند روسیه پدیدار می‌شوند چه باید کرد؟

ما پیش‌تر هم در این‌باره نوشته‌ایم. خطر انقلاب روسیه برای هوهن‌زولرن بسیار بزرگ‌تر از کام‌گیری‌ها و توطئه‌های روسیه سلطنتی است. هر قدر زودتر انقلاب از شر نقاب شوونیستی گوچکف-میلیوکف خلاص شود و چهره پرولتاریایی‌اش را عیان کند واکنش قدرتمندتری در آلمان به وجود خواهد آمد. در این صورت هوهن‌زولرن به قدری نگرانی داخلی خواهد داشت که میل و احتمال سرکوب انقلاب روسیه از سوی او بسیار کم‌تر خواهد شد.

«اگر پرولتاریای آلمان برنخیزد چه؟ آن‌گاه چه خواهیم کرد؟»

«شما فرض می‌گیرید که انقلاب روسیه ممکن است بدون برجا گذاشتن اثری در آلمان رخ دهد؟ یعنی حتی اگر انقلاب هم در این‌جا به استقرار حکومت کارگری در قدرت منجر شود؟ چنین امری ناممکن است!»

«اگر به فرض محال رخ داد چه؟»

«در واقع الان دلیلی نداریم که در دسر چنین فرض نامحتملی را به ذهن مان تحمیل کنیم. جنگ، تمامی اروپا را به مخزن باروت انقلاب اجتماعی بدل کرده‌است. پرولتاریای روس اکنون در حال پرتاب مشعل آتشی‌نی به این مخزن باروت است. تصور این که این مشعل به انفجار ختم نشود به معنای آنست که برخلاف قواعد منطق تاریخ و روانشناسی استدلال کرد. اما حتی اگر به فرض محال هم اتفاق بیافتد و سازمان‌های محافظه‌کار سوسیالیست-میهن‌پرست، در زمان فعلی طبقه کارگر آلمان را از خیزش علیه طبقات حاکم بازدارند، در این صورت طبقه کارگر روس از انقلاب به شکل مسلحانه دفاع خواهد کرد. حکومت انقلابی کارگران علیه هوهن‌زولرن جنگ به راه خواهد انداخت و از همپای پرولتاریای آلمان خواهد خواست که علیه دشمن مشترک به پا خیزد. دقیقاً به همین سان نیز اگر پرولتاریای آلمان فوراً به قدرت رسید، نه تنها «حق» دارد بلکه مسئولیت دارد که جنگی علیه گوچکف و میلیوکف راه بیندازد و کارگران روس را در مقابل دشمن امپریالیستی‌شان یاری

رساند. در هر دو مورد، جنگی که از سوی حکومت پرولتاریایی پیش برده می‌شود صرفاً انقلابی مسلحانه است. یعنی نه به معنای «دفاع از مام میهن»، بلکه دفاع از انقلاب و انتقالش به سایر کشورهاست.»

روزنامهٔ دنیای جدید (نُوی میر)، ۲۱ مارس ۱۹۱۷

## خائنین کیستند؟

مترجم روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

\* این مقاله در روزنامه روسی‌زبان «نوی میر» (جهان نو)، چاپ نیویورک، به تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۱۷ و سپس در مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (جلد دوم، صفحات ۴۴۰-۴۴۳) منتشر شد و برای نخستین بار به زبان انگلیسی و متعاقباً فارسی ترجمه شده است.

ما بر طرح‌ها و مقاصد جنگی حکومت گوچکوف و میلیوکوف داغ ننگ زده ایم. ما اعلام داشته‌ایم که مردم انقلابی روسیه خواهان صلح‌اند. بر این اساس روزنامه ارتجاعی محلی «سرزمین روسیه»<sup>(۱)</sup> ما را آلمان‌پرست و خائن می‌نامد.

حکمت سابق تزاری آلمان‌پرست بود و برای انعقاد یک پیمان خاندانی با هوهن‌تسولرن بر ضد منافع مردم له له می‌زد. «سرزمین روسیه» تا آخرین روز هم‌چون یک سگ دست‌آموز در خدمت نیکولای دوم بود و اگر او توانسته بود به صلح با ویلهلم دست یابد، «سرزمین روسیه» بار دیگری شروع به لیسیدن چکمه‌های قصیر آلمان می‌کرد، همان‌طور که پیش از آغاز جنگ از سوی کل ارتجاع روسیه-روحانیون و نجیب‌زادگان و بروکرات‌ها-چنین کرده بود.

بنابراین ما دشمنان قسم‌خورده رومانوف‌ها و هوهن‌تسولرن‌ها بودیم و هستیم؛ اینان هستند که همه نوع رعب و وحشت جنگ کنونی را به مردم روسیه و آلمان روا داشته‌اند. ما می‌گوییم که مردم این جنگ را نمی‌خواستند و اکنون نیز نمی‌خواهند. ما می‌گوییم که میلیوکوف‌ها دنیا را فریب می‌دهند وقتی اعلام می‌دارند که کارگران و دهقانان روسیه در آتش شوق نثار خون خود برای ارمنستان و قسطنطنیه و گالیسیا می‌سوزند. ما می‌گوییم که یک حکومت حقیقتاً انقلابی مردم روسیه، با اشتیاق برای صلح و دگرگونی‌های اجتماعی ژرف، ضربه‌ای مرگبار برای راهزنان حاکم در آلمان خواهد بود؛ چرا که پرولتاریای آلمان را به قیام انقلابی فراخواهد خواند. و به همین دلیل روزنامه «سرزمین روسیه» که اکنون تلاش دارد در حمایت از امپریالیست‌های لیبرال عمل کند (درست همان‌طور که دیروز مورد حمایت دوستان قیصر در «روستای تزار»<sup>(۲)</sup> بود)، اکنون جرأت می‌کند از «خیانت» ما سخن براند.

هی، شما، زبان به دهان بگیرید! بهتر است اوباش مزدورتان را در سوراخ‌موش‌های سیاه‌صدگان<sup>(۳)</sup> مخفی کنید؛ همان جایی که پرتو انقلاب هرگز بدان نفوذ نکرده و نخواهد کرد!

نوی میر، ۲۲ مارس ۱۹۱۷

### ۱) *Ruskaia Zemlia*

۲) «روستای تزار» (Tsarskoye Selo) محلی در ۲۴ کیلومتری جنوب سن پترزبورگ است که محل اقامت خانواده سلطنتی و ملاقات‌های اشراف بود.

۳) سیاه‌صدگان (Black Hundreds) یک جنبش اولتراناسیونالیستی، با عقاید افراطی بیگانه‌هراسی و یهودی‌ستیزی در روسیهٔ اوایل قرن بیستم بود.

## جنگ و انقلاب

ترجمه از روسی به انگلیسی: فرد ویلیامز

این مقاله در روزنامه روسی زبان «نوی میر» (دنیای نو)، چاپ نیویورک، به تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۱۷ و سپس در مجموعه «جنگ و انقلاب» تروتسکی به زبان روسی (۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۰۲-۴۰۳) منتشر شد که برای نخستین بار به انگلیسی ترجمه شده است.

\*\*\*

ایالات متحده درست در لحظه‌ای قدم به جنگ می‌گذارد که جنگ نقداً توانسته است یک انقلاب را در اروپای شرقی برانگیزد. این هم‌زمانی قابل توجه است و چه بسا تصور شود تصادفی نیست. انقلاب روسیه دارد نیرویی جدید به سیر رویدادها می‌بخشد و همین است که منجر به نگرانی عظیم طبقات حاکم شده. امروز حکومت اکتبريست-کادت در رأس روسیه قرار داد؛ حکومتی که فاتحانه در مانیفست خود وعده تحقق کلیه الزامات سیاسی و مالی بین‌المللی تزار را می‌دهد. یعنی پرداخت به‌موقع بهره به بازارهای سهام فرانسه و بریتانیا و امریکا و دامن زدن به یک جنگ تا «پیروزی نهایی» در همبستگی با آنان. این وعده به خودی خود بسیار تسلی‌بخش است، اما کیست که بتواند رخدادهای فردا را ضمانت کند؟ اگر وزارت گوچکوف-میلیوکوف به کناری جارو شود و به جای آن حکومت انقلاب پدیدار شود، این به معنی انحلال جنگ و انحلال انقلابی بدهی‌های رژیم قدیم خواهد بود. چنین رخدادی برای مداخله ایالات متحده در جنگ بسیار نامیمون خواهد بود. آن‌ها می‌بایست بشتابند و از زمان لازم برای آموزش مقدماتی جنگی به مردم بکاهند، خاصه از آن رو که نشست‌های پرهیبت نیویورک نشان داده‌اند که بازآموزی توده‌ها تحت تأثیر رویدادهای بزرگ روسیه آغاز شده است- آن هم در جهتی مخالف. بنابراین تا تنور داغ است باید نان خود را بچسبانند.

طبقات سرمایه‌دار ایالات متحده نمی‌توانند متوقف شوند. صنعت جنگ و برادر شیری آن، سرمایه مالی، اراده حاکمان را تحت فشار قرار می‌دهند؛ در حالی که ترس از بحران و خیم از پایین آنان را به سوی پرتگاه جنگ هل می‌دهد. علی‌رغم نمونه روسیه، جایی که پیوند میان جنگ و انقلاب بسیار روشن است؛ علی‌رغم این واقعیت که همه حکومت‌های اروپایی وارد دوره‌ای هشدارآمیز و پرتب‌وتاب شده‌اند؛ علی‌رغم این واقعیت که مطبوعات بورژوازی امریکا اکنون دارند خوانندگان‌شان را به اجتناب‌ناپذیری انقلاب در اروپا عادت می‌دهند،



حکومت «صلح‌جو»ی ایالات متحده وادار شده است که وظیفه از پیش مقرر خود را محقق کند: کشاندن آخرین قدرت بزرگ به مکتب خونین جنگ. این واقعیت به ما نشان می‌دهد که تا چه حد بورژوازی امکان و قابلیت کنترل رویدادها و مردمان را از دست داده است. نیروهای افسارگسیخته سرمایه‌داری با بی‌رحمی و توحشی خودبه‌خودی عمل می‌کنند. تنها پرولتاریای انقلابی می‌تواند آنان را مهار کند. سرمایه‌امریکایی دارد ملت را به جنگ می‌کشاند. پرولتاریای امریکا راه برون‌رفت از جنگ را در مسیر انقلاب سوسیالیستی خواهد یافت.

نوی میر، ۲۲ مارس ۱۹۱۷

## به پیش!

روزنامه ما قرار است ارگان سوسیالیسم انقلابی باشد. تا اندکی قبل چنین گفته‌ای کفایت می‌کرد. اما در حال حاضر این عبارات ارزش‌شان را از دست داده‌اند. زیرا آن دسته عناصر و طبقاتی هم که بنا به ماهیت اجتماعی خود به اردوگاهی تعلق دارند که ما سرآشتی با آنان نداریم، مدعی سوسیالیسم و انقلاب شده‌اند. مجله‌های زرد خود را سوسیالیست‌های غیرپارتیزان می‌خوانند. روزنامه‌های موجب‌بگیر بانک‌ها خود را با رنگ «سوسیالیسم پراتیک» استتار می‌کنند، درست به همان صورت که بانک‌ها برای حفظ امنیت پرچم‌های سرخ انقلاب را از ساختمان‌هایشان آویزان می‌کنند.

این رشد پرتب‌وتاب سوسیالیسم و این بدیل مستتر برای سوسیالیسم، بیش از پیش نامنتظره است؛ چرا که اندک زمانی پیش در نخستین مرحله جنگ بود که کلّ دنیای سرمایه‌داری از تلاشی کامل سوسیالیسم سخن می‌گفت. در واقع با فاجعه دهشتناکی که جنگ به دنبال خود آورد، سوسیالیسم بین‌المللی وارد آزمونی حیاتی شد. نیرومندترین سازمان‌های انترناسیونال در برابر بُت دولت سرمایه‌داری زانو زدند و زیر پرچم تماماً فریبکارانه «دفاع ملی» از خداخواسته به نابودی دوسویه مردمان اروپا چراغ سبز نشان دادند. و تلاشی سوسیالیسم، آخرین امید بشریت، تراژیک‌تر از همه سلاحی‌ها و ویرانی‌های تمدن مادی پدیدار شد.

اما سوسیالیسم محو نشد. بلکه صرفاً در این بحران درونی وحشتناک مشغول پوست‌اندازی از محدودیت‌های **ناسیونالیستی** و توهمات فرصت‌طلبانه بود. توده‌های کارگر در بوتۀ آزمون این جنگ دارند فرایند پالایش از بردگی معنوی به ایدئولوژی ملی را طی می‌کنند و در نفرت آشتی‌ناپذیرشان از دولت سرمایه‌داری قوام می‌گیرند. به جای رهبران انترناسیونال دوم- شایدمان‌ها و گد‌ها و واندرولدها و پلخانف‌ها که در حضور این رخداد‌های عظیم ورشکسته شدند- رهبران جدیدی برمی‌خیزند که زیر ضربات عصر جدید می‌شکوفند. کارل لیبکنشت و فریتس آدلر و ماکلین و هوگلد و بسیاری دیگر. اینان پیشگامان و سازندگان انترناسیونال جدید، انترناسیونال سوم هستند که در بحبوحه طوفان‌های جنگ برای رویارویی با طوفان انقلاب اجتماعی برپا می‌شود.

در این بحران سوسیالیسم، بدترینش هم‌اکنون پشت سر ماست. انقلاب روسیه سرآغاز موج بزرگ اروپا است. بورژوازی با تمام توان خود تلاش می‌کند که انقلاب روسیه را مهار و آن را ملی کند. از همین روست که

بورژوازی خود را پشت اقلیت سوسیالیست مدافع {دفاع ملی} پنهان می‌کند. خادمان بورژوازی و کارگزاران سیاسی‌اش تمام سعی خود را می‌کنند تا به اسم «دفاع و وحدت ملی» پرولتاریا را اخته و از انترناسیونال جدا کنند و به فرمانبردار دیسپلین یک جنگ امپریالیستی مبدل سازند. ما این سیاست را دشمن مرگبار منافع سوسیالیسم می‌دانیم. «دفاع انقلابی» نسخهٔ وطنی سوسیال-میهن پرستی است. این «دفاع انقلابی» پشت نقاب پوپولیسم یا «مارکسیسم» در واقع شامل ترک بی‌چون و چرای سیاست مستقل پرولتاریا می‌شود و همراه خود زهر شوونیسم و تحقیر کامل ایدئولوژی پرولتاریا را می‌آورد.

مبارزه در برابر تأثیر خردکنندهٔ سوسیال-میهن پرستی و دفاع از اصول انترناسیونالیسم انقلابی، مهم‌ترین وظیفهٔ این روزنامه است.

ما در لحظه‌ای در حال انتشار نخستین شمارهٔ «به پیش» هستیم که انترناسیونالیسم نسبت به «مدافعین ملی» دست بالا را میان صفوف پرولتاریای پتروگراد دارد. امیدواریم که روزنامهٔ ما بتواند با تعمیق بیش‌تر فرمول‌بندی مسأله در قیاس با آن‌چه در مطبوعات یومیه مشاهده می‌شوند و با مبارزهٔ لجوجانه برای آمیختن تمامی جریان‌های انترناسیونالیسم انقلابی به یک‌دیگر، در این فرایند شفاف‌بخش سهمیم باشد. دوستان! نشریهٔ «به پیش» بر حمایت و همبستگی شما حساب می‌کند.

ژوئن ۱۹۱۷

## سخنرانی درباره گزارش رفیق اوریتسکی درباره رویکرد نسبت به حکومت موقت

متن زیر، ترجمه جدیدی است از سخنرانی لئون تروتسکی در «کنفرانس شهری سوسیال دمکرات‌های متحد» به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۱۷ (۷ مه به تاریخ قدیم). این متن ابتدا در «حیات نو» (Novaia zhizn) «شماره ۱۸، مورخ ۹ (۲۲) مه ۱۹۱۷ و سپس در مجموعه آثار (Sochineniia) تروتسکی منتشر شد (۱).

انقلاب ما، یک انقلاب بورژوا دمکراتیک خوانده می‌شود. این بدان معنی است که در بهترین حالت دمکراسی بورژوایی می‌بایست به قدرت رسیده باشد و پرولتاریا در اپوزیسیون باشد (۲).

آن بخش از حزب سوسیال دمکرات که اعضای سرتلی و سکولف را به حکومت موقت اعطا کرد، به یک حزب حکومتی مبدل شده، یک حزب انقلاب بورژوایی و به این اعتبار به یک حزب بورژوایی. تفاوت میان نمایندگان شورای کارگران و سربازان از یک سو و سرتلی و سکولف به‌عنوان رهبران ایدئولوژیک‌شان از سوی دیگر، چنین است: اولی هنوز پیچیدگی کامل نیروهای محرک انقلاب را ارزیابی و درک نکرده است، حال آن‌که سرتلی و سکولف به‌عنوان رهبران ایدئولوژیک سوسیال دمکراسی دارند نه فقط دارند سوسیال دمکرات‌ها و اس‌آرها را با تاکتیک‌هایشان آشتی می‌دهند، بلکه همین کار را دارند با جریانی از سوسیال دمکراسی (زیمالد) می‌کنند، جریانی که آنان خود را جزئی از صفوفش به‌شمار می‌آورند و ما تمام امیدمان را به بازسازی یک انترناسیونال بدان بسته‌ایم.

ما مشغول اخراج آن‌ها از حزب نیستیم؛ آن‌ها با رفتارشان دارند خود را بیرون از صفوف سوسیال دمکراسی جای می‌دهند. ما حتی سبیه‌ای از مسئولیت را در قبال اینان از خود سلب می‌کنیم. اینان با ورود به حکومت، یا به‌سرایش بدل شده‌اند یا به کارگزارانش. تنها وظیفه ما سوسیال دمکرات‌های انقلابی افشای آنان است. ما وظیفه روشن و معینی داریم: انتقال تمام قدرت به دستان شورا. برای ما این مسأله در دستور روز قرار ندارد. می‌دانیم که تسخیر قدرت یک فرایند طولانی است و به ضرب‌آهنگ رویدادهایی که رخ نشان می‌دهند بستگی دارد؛ ما از تسخیر قدرت به دور از شورا حرف نمی‌زنیم، چرا که شورا یک شکل نمایندگی است که کل دمکراسی انقلابی را هدایت می‌کند. ما باید تنها تلاش کنیم که در شورا به اکثریت برسیم، فعالیت آن را به یک محتوای حقیقتاً انقلابی آغشته کنیم. باید توده‌های گسترده مردم را حول شعارهایمان سازمان دهیم.

تسخیر هرچه سریع‌تر قدرت به نفع ما نیست، چرا که هرچه بیش‌تر این لحظه از ما دور شود، به همان نسبت صفوف ما متشکل‌تر و آگاهانه‌تر خواهد شد و ما نیز در لحظه ضروری برای تسخیر قدرت آماده‌تر خواهیم بود.

ما صراحتاً هرگونه حمایت از حکومت موقت جدید را رد می‌کنیم. بحران این حکومت، بحران ما نخواهد بود، چرا که ما بی‌وقفه به توده‌های طبقه کارگر درباره جوهره حقیقی حکومت واقعی می‌گوییم. این حکومت آکنده از خودخواهی بورژوازی است که مقدمتاً با لفاظی‌های دمکراتیک پنهان شده بود و اکنون با دو لاشه سوسیالیست، ورود سوسیالیست‌ها به وزارتخانه‌ها به ورشکستگی تام و تمام ختم خواهد شد، چرا که حتی چرنوف هم نمی‌تواند هیچ چیز را به سرانجام رساند. او مصالح مجلس مؤسسان را فراهم خواهد کرد، هیچ گام عملی‌ای برنخواهد داشت؛ در این میان یک رژیم از نیروهای ضد انقلابی در حال شکل‌گیری است. اگر در تور این رژیم بیفتیم، در این صورت در آینده امیدی برایمان نخواهد بود. شورای نمایندگان کارگران و سربازان آشفته است، همراه با عناصری که از چپ و راست می‌گریزند، اما این آخرین فصل تاریخ انقلاب نیست. وقتی جدایی کامل از عناصر خرده‌بورژوازی شهر و روستا به جریان بیفتد، فصل سوم و چهارمی هم وجود خواهد داشت. نمی‌دانیم که آیا پیروز میدان خواهیم بود یا نه، اما می‌دانیم که با نقل مکان چهار نفر از شورا به درون حکومت هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. مناسبات طبقاتی را مصالحه‌ها و تجدیدنظرهای درونی تغییر نمی‌دهند. ما باید با طبقه خودمان پیش رویم؛ نمی‌دانیم پیروز خواهیم بود یا خیر؛ اما می‌دانیم که راه دیگری نیست.

اگر مارکس در پیش‌بینی زود هنگام انقلاب اجتماعی به خطا رفته بود، به این معنی نیست که پیش‌بینی‌های ما هم زود هنگام خواهند بود. پس از این همه شوک‌های جنگ و پس از تعلیم ۵۰ سال فرهنگ سوسیالیستی، پس از تمام چیزهایی که مردم از سر گذرانده‌اند، چه شرایط دیگری می‌توانست برای انقلاب اجتماعی مطلوب‌تر باشد؟ و اگر جنگ - که مردم را واداشت تمام دروغ‌ها و کذب‌ها و روکش شووینیسیم را پاره کنند - اروپا را به سوی انقلاب اجتماعی رهنمون نمی‌کند، پس این بدان معناست که اروپا محکوم به انحطاط اقتصادی است و به عنوان یک قلمروی متمدن محو خواهد شد و تنها جاذبه توریستی پیدا خواهد کرد، در حالی که مرکز جنبش انقلابی به امریکا یا ژاپن منتقل خواهد شد.

توضیحات:

(۱) کنفرانس شهری سوسیال دمکرات‌های متحد (بلشویک‌ها و انترناسیونالیست‌ها) روز ۷ (۲۰) مه ۱۹۱۷ افتتاح شد. کنفرانس به رفیق تروتسکی که به‌عنوان مهمان شرکت داشت خوشامد گفت. رفیق تروتسکی نیز در پاسخ به خوشامدگویی‌ها اعلام کرد که برای او به‌عنوان کسی که همواره بر نیاز به وحدت نیروهای سوسیال دمکرات تأکید داشته، وحدت به معنی دقیق کلمه یک هدف فی‌نفسه نبوده، بلکه این فرمول می‌بایست با محتوای انقلاب پُر شود. کنفرانس کنونی باید زیر پرچم انقلاب اجتماعی جهانی، زیر پرچم یک انترناسیونال جدید و علیه دفاع‌طلبی و لاشه‌های تازه «سوسیالیسم قلبی» پیش رود. سپس رفیق تروتسکی درباره گزارش رفیق اوریتسکی درباره رویکرد نسبت به حکومت موقت و وزرای سوسیال دمکرات (سرتلی و سکولف) به ایراد سخنانی پرداخت (توضیح ویراستاران آثار تروتسکی)

(۲) در این جا نویسنده به موضع منشویک‌ها اشاره دارد (توضیح ویراستاران).

## سخنرانی تروتسکی دربارهٔ مسألهٔ جنگ - ژوئن ۱۹۱۷

متن زیر ترجمهٔ جدیدی است از گزارشی به تاریخ ۱۵ ژوئن (۲ ژوئن به تقویم قدیم) مندرج در روزنامهٔ «حیات نو» دربارهٔ سخنرانی‌ای که تروتسکی یک روز قبل از «نشست متحد اعضای سوسیال دمکرات نخستین کنگرهٔ سراسری روسیه حول مسألهٔ جنگ» ایراد کرده بود.

\*\*\*

به گفتهٔ تروتسکی پیش از هر چیز ضروری است که مسألهٔ خصلت طبقاتی جنگ را مطرح کنیم و این که آیا جنگ پس از انقلاب روسیه خصلتش را تغییر داده است یا خیر.

سخنران گفت که:

ما از خونریزی نمی‌هراسیم. اگر علیه جنگ سخن می‌گوییم، از آن روست که این جنگ، یک جنگ امپریالیستی بوده و هنوز نیز است. مادام که بورژوازی روس با بازار بین‌المللی و سرمایه درهم‌آمیخته، جنگ نیز همچنان مبارزهٔ طبقهٔ بورژوا برای سطلهٔ جهانی باقی خواهد ماند. در چنین شرایطی، تقویت ظرفیت مبارزاتی ارتش به معنی ایجاد سازوبرگی برای طبقات امپریالیستی روسیهٔ نوین است. هدف اصلی جنگ کنونی، در تمامی درجات طول و عرض جغرافیایی و فارغ از اشکال دولت، بلا تغییر باقی مانده است. ضعف بورژوازی ما از یک سو با این واقعیت بر ملا می‌شود که هنوز برای واداشتن ارتش به فرمانبرداری از خود نتوانسته بر سازوبرگ سرکوب مادّی چیره شود (کرنسکی اکنون چنین عملی را شروع کرده است) و از سوی دیگر هنوز در فنّ بکارگیری لفاظی‌های فریبکارانه‌ای که بورژوازی اروپای غربی برای تحمیق توده‌ها استفاده می‌کند به کمال نرسیده است. در فرانسه و در آغاز جنگ، سخنرانی‌هایی از سلک سخنرانی‌های دان و سرتلی و سکولف را این جا در روسیه شنیده‌ایم، اما سخنرانی‌هایی که در فرانسه ایراد شدند به مراتب فصیح‌تر و بلیغ‌تر بودند. بورژوازی روسیه تجربهٔ زیادی در فریفتن توده‌ها با قیل و قال ندارد. پس آیا این بدان معنی است که ما باید وظیفه‌ای را که بورژوازی از پشش بر نمی‌آید متقبل شویم؟ ایجاد یک ارتش کارا در چنین شرایطی به معنی مقابله با انقلاب است. کرنسکی با انحلال یگان‌های انقلابی و پیگرد کرونشتاتی‌ها و اجتناب‌ناپذیر کردن انجام اقداماتی علیه هنگ‌های انقلابی پتروگراد، به سمت این هدف می‌رود...

هیچ‌یک از ما خواهان یک صلح مجزا نیست. اما اگر خطر یک صلح مجزا وجود دارد، در این صورت به دلیل تاکتیک‌های حکومت موقت است. مذاکرات پنهانی منتشر نشده‌اند، متفقین پاسخ ما را با توهین از پس توهین می‌دهند و ارتش هیچ پاسخی برای این سؤال نمی‌یابد که چرا باید خونش را نثار کند. دوره سرمستی زمانی به پایان رسید که سرباز روس مانند کاراتایف (۱) و به عنوان بخشی از «گله مقدس» جان باخت. در چنین شرایطی ارتش راه دیگری ندارد جز این که متلاشی شود. عجیب است اگر تصور کنیم که با شعر منشور کرنسکی می‌توان از این سقوط مادی و معنوی جلوگیری کرد. به ما می‌گویند که امید به انقلاب اروپا یک تخیل است. اما امکان ایجاد ارتشی که قادر باشد تحت یک حکومت بورژوازی زمین‌دار بجنگند، ۲۰۰ هزار بار دشوارتر از آغار انقلاب اروپا است. به ما می‌گویند: «خوب اگر یک تهاجم باشد چه‌طور؟». ما پاسخ می‌دهیم: اگر انقلاب در اروپا نباشد، به هر صورت آزادی روسیه در هر حال با نیروهای ائتلافی متحدین و دشمنان ما خرد خواهد شد. تمامی آزمون‌های اجتماعی که مسیر رویدادها دارد به ما تحمیل می‌کند، تهدیدی در برابر کلیت سرمایه اروپا است. آیا امکان دارد که سرمایه از خلال خشونت جهانی تلاش نکند که انقلاب روسیه را منحل کند؟ هرکس که به امکان انقلاب اروپا اعتقاد نداشته باشد، باید انتظار داشته باشد که همه آزادی ما با خاک یکسان شود. تروتسکی درباره کنفرانسی که شورای نمایندگان کارگران و سربازان فراخوانده بود شکاک بود (۲). او گفت: ما فعلاً با فراخوان گردهمایی دیپلمات‌های سوسیالیست مشغولیم. در انگلستان و آلمان برچیدن بساط انقلاب آغاز گرفته و شورا وارد مذاکراتی با «سوسیالیست»هایی که مشغول مبارزه علیه انقلاب هستند شده است. مهمان ما، هندرسون، وزیر سوسیالیست بریتانیایی، سه زندان را با انقلابیون پر کرده است. شایدمان، لیکنشت را در زندان نگه می‌دارد. در استکهلم قرار است با چه کسی ملاقات کنیم؟ با شایدمان یا با لیکنشت؟... با هندرسون یا با ماکلین؟ شورا باید به این «سوسیالیست»ها بگوید: پیش از هر چیز سعی کنید دوستانمان را آزاد کنید و تنها در این صورت با شما صحبت خواهیم کرد. ما نمی‌تونیم با قصاب‌ها سر یک میز بنشینیم. ما باید در کنار قربانیانمان باشیم. اگر این مسأله را صراحتاً طرح کنیم، حرف‌هایمان پژواکی خواهند یافت.

حیات نو، شماره ۳۸

۱۵/۲ ژوئن ۱۹۱۷

توضیحات ویراستاران آثار تروتسکی:



۱) کاراتایف، دهقانِ اهل‌اندیشه‌ای است که در عین حال سفت و سخت به تأثیر نیروهای عالی‌تر در زندگی اعتقاد دارد؛ مفهومی که لئو تولستوی در رمان مشهور «جنگ و صلح» خود معرفی کرد.

۲) در این جا یک بار دیگر باید خاطر نشان کنیم که «حیات نو» مشغول تحریف موضع نویسنده است. رویکرد تروتسکی به جنگ، سقوط انترناسیونال و خیانت سوسیال‌پاتریوت‌ها کم‌ترین ابهامی نداشت، به طوری که سخنران راهی نداشت جز این که نظری شدیداً منفی نسبت به کنفرانس استکهلم داشته باشد و این از مقالاتی که او هم‌زمان به رشتهٔ تحریر درآورد مشهود است. وقتی از تروتسکی در این باره پرسیدیم چنین پاسخ داد: «این سخنرانی به وضوح جرح و تعدیل شده است. پاراگراف پایانی شرح سخنرانی می‌گوید: "تروتسکی نسبت به کنفرانس استکهلم شکاک بود" ... البته واژهٔ "شکاک" مطلقاً رویکرد من را نمی‌رساند، کما این که در جملهٔ بعدی خود شرحی که در روزنامه آمده است از قول من می‌گوید که ما وقتی در کنار قربانیان هستیم، نمی‌توانیم در آن واحد با قصاب‌ها سر یک میز بنشینیم. "حیات نو" کاملاً حامی کنفرانس استکهلم بود و در مقاله‌اش سعی کرد که نقد به آن را تضعیف کند».